

پیشگامان و طاعات فرعی

آل علم و ادب  
ایرانشناسی

● با مقالاتی از: ایرج افشار - جلیل اخوان زنجانی - دکتر ابراهیم تیموری - دکتر نصرت‌الله رستگار - فریبا امینی

۱۵۴۹- دکتر منوچهر مرتضوی

دکتر منوچهر مرتضوی (۱۳۰۶- تیر ۱۳۸۹) از پژوهندگان و دانشمندان برجسته تاریخ ایران و ادب فارسی از دست رفت و در خاک تبریز بخفت. چند ساعت از رفتنش نگذشته بود که آقای سعید جلالی مرا آگاه کرد. با خود خواندم: مرگ چنین مرد نه کاریست خرد. تبریز زادگاه خاندان سادات مرتضوی بود. دانایان آذربایجانی به نام سیداحمد و سیدمرتضی مرتضوی آشنا هستند. آنها در جریان مبارزات مشروطه‌خواهی از ارکان آن جنبش آرمانی می‌بودند. (رجال آذربایجان از مهدی مجتهدی به همت غلامرضا طباطبائی مجلد، ۱۳۷۷، ص ۲۴۱-۲۴۳).

اکنون که به نامه‌های او می‌نگرم می‌بینم بهترین کاری که شدنی است چاپ کردن نامه‌های اوست، زیرا نه تنها شم قوی او را در اخوانیات می‌نماید بلکه مقداری از مباحث و مسائل فرهنگی کشور ما میان کلمات و عبارات او خفته است. ضمناً نشان‌دهندهٔ متانت و بردباری و حکمت‌دانی اوست.

مرتضوی دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران را به پایان رسانید و به مرتبت دکتری در ادبیات رسید، آن زمانی که هنوز دانشگاه‌های قارچی شکفته نشده بود. از شاگردان دلبسته به فروزانفر بود، بمانند اغلب متخصصان واقعی قلمرو ادبیات که تبحر و تخصص علمی آنها از فضل کم مانند فروزانفر و آموختگی خاص از او جوهر گرفته و بالیدگی از او یافته بودند. مرتضوی در سال ۱۳۳۷ از رسالهٔ خود با عنوان «اوضاع ادبی آذربایجان در عهد ایلخانان»

که فروزانفر راهنمایش کرده بود دفاع کرد. پس از آن مطالعات خود را در آن رشته به ژرفایی ادامه داد و به تدریج در نشریه دانشکده ادبیات تبریز مقالاتی در آن قلمرو منتشر می‌ساخت. چون مرتضوی جوان به تبریز باز رفت به مرتبت دانشجویی در دانشکده ادبیات استقرار یافت.

سلسله مطالعات او چندان به درازا کشید که از گرد آمدن آنها کتاب مستقل مسائل ایلخانان تنظیم و نشر شد. این کتاب سه بار به چاپ رسید، نخست در دانشگاه تبریز و بعد نشر آگاه و بار آخر در سلسله انتشارات موقوفات دکتر محمود افشار.

زمینه دیگر مطالعات مرتضوی پیوستگی داشت به شعر حافظ که بخش‌هایی از آن با نام جام‌جم یا تحقیق در دیوان حافظ (۱۳۴۴) به چاپ رسید و سرانجام جوهر ژرف‌نگرانه آن پژوهش‌ها با نام مکتب حافظ جلوه‌گری نوینی یافت و دو یا سه بار تجدید چاپ شد. هم خواستاران و خوانندگان دل‌باخته یافت، هم آنکه در تحقیقات حافظ‌شناسی دیگران هم از مراجع حتمی و رسمی است.

سومین قلمرو حیات پژوهشی مرتضوی شاهنامه و فردوسی بود. او حماسه جاودانی ایرانیان را برای آذربایجانیان مایه سرافرازی و قوت قلب می‌دانست. حقاً با نوشتن کتاب فردوسی و شاهنامه (۱۳۶۹) گامی بلند و دل‌پذیر و ماندگار برداشت.

چهارمین قلمرو کار او سلسله مقالات تبعی و دلسوزانه است درباره زبان دیرین آذربایجان، یعنی پیش از ورود زبان ترکی بر اساس مدارک کهن و استنباط علمی. بازمانده‌های آن زبان در مآخذ آذری نام داشت. پیش از همه سیداحمد کسروی آن نمونه‌های گویشی فارسی را به جهانیان شناسانیده بود.

مطالعات مرتضوی در این زمینه نخست مقاله‌هایی بود که در نشریه دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز نشر شده بود و سپس به درخواست دکتر محمود افشار در جامعه یک کتاب مستقل با نام زبان دیرین آذربایجان دو بار انتشار یافت. مرتضوی در مقدمه هر یک از آن دو چاپ، آنچه را دریابست می‌بود از باطن وطن پرستانه خود بر صفحه کاغذ بیرون ریخت. این اواخر هم به ژرفی رو به سوی مولوی آورده بود و باید انتظار نشر آن را داشت که به دست معصومه معدن‌کن داده شده است.

زمزمه شاعرانه مرتضوی در جوانی تسلی‌بخش خاطر غمین او می‌بود و نیز تجلی اندیشه ایران‌دوستی او، مقداری از اشعارش به نام چراغ نیم‌مرده در عنفوان جوانی چاپ شد. هنوز دانشجو بود (۱۳۳۳).

پس از آن گاه‌به‌گاه شعر می‌سرود و دوستان را از خواندن و شنیدن آنها در نامه‌ها و مجلس‌های حضوری خوشنود می‌ساخت. آخرین قصیده بلندش «پسین کماندار» نام داشت که در پژوهش‌های ایرانشناسی نشر شد. در آن سوز دل خویش را نسبت به رفتن پیش گامان مسائل ادبی و تاریخی و دلسوختگان مبانی ایران‌دوستی بیان کرده است. او را در همین زمینه‌ها

مقاله‌ای بلند هست به نام «پند پیران» که جا دارد مطبوعات آن را تجدید چاپ کنند. خدمات دانشگاهی مرتضوی منحصر به تدریس معمولی و مرسوم دانشگاهها نبود. زمانی که تصدی ریاست دانشکده ادبیات بطور انتخابی برعهده‌اش قرار گرفت، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران را ایجاد کرد و به اعتبار فرهنگی رسانید و تا در آن مقام بود شاید پانزده کتاب توسط آن مؤسسه به چاپ رسید. و تا آن مؤسسه برپا بود به سراسر کار آن اشراف داشت و دلسوزانه وقت صرف می‌کرد.

نیز باید اشاره کنم که چون کنگره رشیدالدین فضل‌الله همدانی به پیشنهاد کاریان استاد دانشگاه لیدن در تهران برگزار شد و گوشه‌اش به تبریز کشیده شد و قرار شد که تألیفات رشیدالدین در یک سلسله چاپ شود. ایشان جزو چند نفری برگزیده شد که کار را به سرانجام برسانند. نام‌ها در کتاب‌ها آمده است.

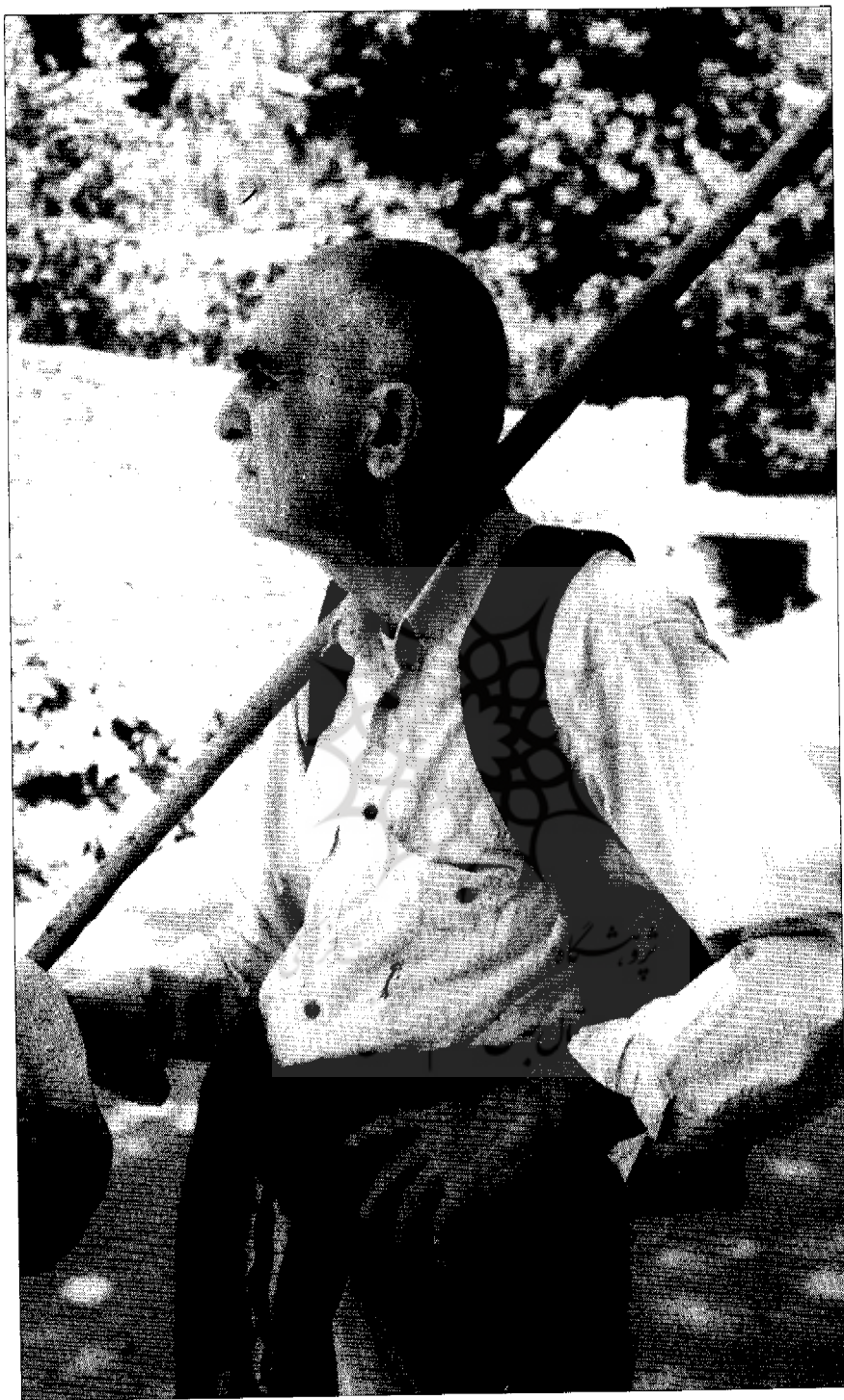
زحمات علمی کنگره تحقیقات ایرانی را در شهریور ۱۳۵۵ برعهده داشت (آن زمان رئیس دانشکده ادبیات بود) و با علاقه‌مندی و دلسوختگی با همگان نشست و برخاست کرد و از هیچ کوششی در برگزاری شکوه‌بخش آن خودداری نداشت.

از یاد نمی‌برم که چون بیان‌نامه پایانی آن کنگره نوشته و در مجلس اختتامیه خوانده شد، چون در متن بیان‌نامه به مرسوم همیشگی، بدان اکتفا شده بود که «در روزگار...» کنگره آغاز شد و پایان گرفت مرحوم کاظم آقابخشی ایراد کرد و گفت می‌بایست درین باره به تفصیل و تبجیل سخن گفته شده بود. طبعاً نکته‌ای بود مخصوص فضای اجتماعی عمومی آن وقت با توجه به مشابهات رایج زمانه. پس از گفته آقابخشی سکوتی مجلس را، که احتمالاً مرکب از سیصد نفر می‌بود، فرا گرفت. چون دریافتم مرتضوی در محذور قرار گرفته است و در آن مقام نمی‌داند چه باید کرد برخاستم و اجازه صحبت خواستم. دبیر ثابت بودم و در صفهای آخر نشسته بودم. گفتم: «چون وقت تنگ است و اغلب شرکت‌کنندگان باید شبانه به شهرهای خود بازگردند و طبعاً فرصتی نیست که این محفل به درازا بکشد پس باید شرکت‌کنندگان بپذیرند که رئیس محترم جلسه که خود سخندان بلیغ‌اند به هر طریق که ضرورت خواهد داشت عبارت را رسا فرمایند. مرتضوی پس از آن گفت چنانچه حضار با این پیشنهاد موافقت دارند کنگره پایان می‌گیرد.

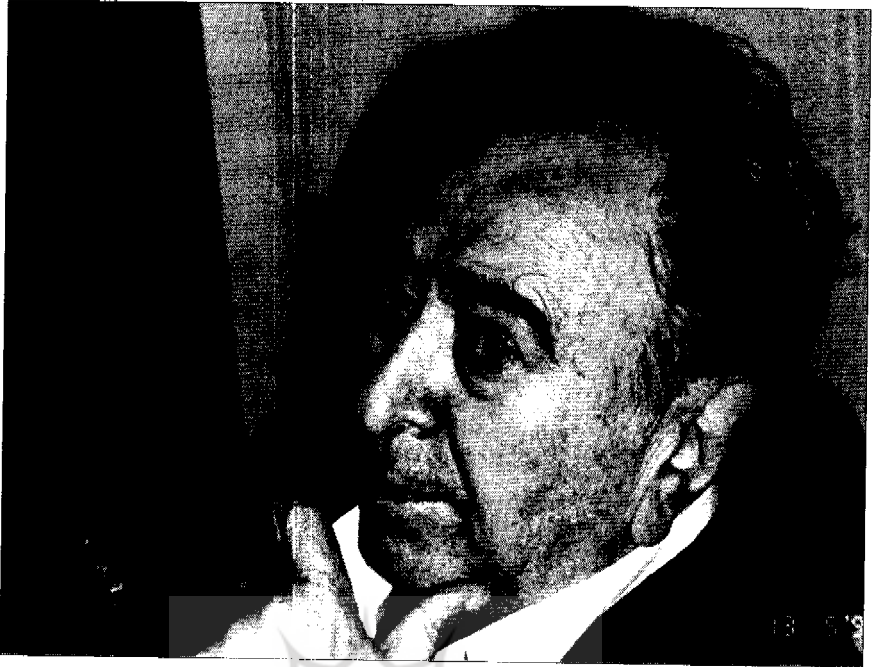
مرتضوی به مناسبت لیاقت و فرهنگ خواهی و نظم اداری سالی در مقام ریاست انتخابی دانشگاه آذربایجان (تبریز) خدمت کرد و از این سمت، موقعی که احساس کرد دیگر جای او نیست، شخصاً استعفا داد و مردانه کنار رفت و خانه‌نشینی را مطلوب دانست و خم به ابرو نیاورد که با او چه رفتاری می‌شود.

آخرین خدمتی که چندی عهده‌دار شد سمت تولیت منصوص موقوفات دکتر محمود افشار بود که بنا بر پیشنهاد مرحوم دکتر یحیی مهدوی این خدمت را پذیرفت. یادش پایدار باد. دیگر مطالب از میان نامه‌های او بهتر دریافتنی است.





• ایرج افشار در دهکده لالون (تابستان ۸۳) عکس از غازی عثمان



• محمد بهمن بیگی

### ۱۵۵۰- محمد بهمن بیگی

دوستم، دکتر شاهرخ قیصری (شیراز) چون می دانست که از دوستانان محمد بهمن بیگی بوده‌ام، مرا از خیر درگذشت او آگاه ساخت.

بهمن بیگی از برجستگان فرهنگ ایران بود. از روزی که رساله ماندگار «عرف و عادت در عشایر فارس» را نوشت (۱۳۲۴)، نشان داد که به دو چیز علاقه مندی دارد: یکی عشایر و دیگر فرهنگ. او تعلیم و تربیت را وسیله نخستین برای به دست آوردن فرهنگ متجددانه می دانست.

رضاشاه نظریه اسکان عشایر را که شاید نخستین جنبش اجتماعی مهم ایران بود، به میان عشایر برد و به نیروی دولتی خواست آنها را از کوچ روی بازدارد. طبعاً موجب نارضایتی آنها شد. مردمی که قرن‌ها در قرنها با کوچ زندگی کرده و به اصطلاح از بیلاق به قشلاق رفته بودند بدین معنی که چون بهار چهره می نمود از قشلاق به بیلاق می رفتند زندگی کردن در خانه گلین نمی توانست بر ایشان دلنشین و پذیرفتنی باشد. دولت رضاشاهی آن گام ناگزیر را برداشت و خانه‌هایی آجری برای سکناى آنها در بعضی مناطق ساخت ولی چون شه‌ریور بیست پیش آمد عشایر سر از اسکان پپچیدند و آن طرح درهم شکست و فروریخت.

ناچار عاقلانه گام استوارتر باسواد کردن مردمی بود که به پراکندگی موضعی زیر «سیاه چادری»، زندگی می کردند. محمد بهمن بیگی با طرح جدی روشن و مدیریت توانای خود توانست به جای اسکان مردم، مدرسه را به آیینی که دلپسند کوچروان بود، به دل رودخانه‌ها

و ستیغ کوهها و میان دشتها (در تابستان) و ریگزاران (در زمستان) ببرد و موجبات آشنایی دلاوران کوه و دشت را با فرهنگ و مآلاً فرنگ فراهم سازد. خواندن و نوشتن میان نوباوگان عشایر در سیه‌چادرها آغاز شد و موفقیت پیدا کرد. خیمه سفید مدرسه را به همراه سیاه چادر زندگی همزمان به حرکت درآورد.

چند بار که بهمین‌بیگی را به تصادف میان عشایر دیده بودم و می‌دیدم به چه لحن مهربانانه با فرزندان عشایر سخن می‌گوید و به چه نحوی پدران آنها را با اهمیت باسواد شدن فرزندانشان آشنا می‌سازد، پی به موجبات توفیق او بردم و آفرین می‌راندم.

بهمین‌بیگی چون خود عضو شاخص جامعه ایللی بود و بر خلق و خوی و آداب عشیرتی وقوف داشت و به خوبی از ستم‌دیدگی و رنجیدگی و بردباری آنها باخبر بود آنها را ناچار به ابزار سواد مجهز کرد و چون کم‌کم فرزندان عشایر از مدرسه ابتدایی به دبیرستانها و سپس دانشگاهها راه یافتند پدران و مادران آنها سرافراز می‌شدند که فرزندان تحصیل کرده شده‌اند و پای بسیاری از آنها به فرنگ باز شده است.

بهمین‌بیگی از زمانی که دیگر دستی در کار آموزش عشایری نداشت به مطالعه درونی نسبت به ایل و عشیره پرداخت و به آنچه خود کرده و موجب دگرگونی زندگی نسل جوان ایللی شده بود می‌اندیشید. پس فرصت یافت که یادداشتهای دلپذیری را به قلم تابناک خود بنویسد. ولی دلیری برای چاپ آنها نداشت. نوعی احتیاط را پسند خاطر خود کرده بود. نمی‌خواست نابهنگام برایش زبان‌زدی به وجود آورده شود.

در آن ایام مجله آینده منتشر می‌شد. یکی از روزها که از شیراز به تهران آمده بود، لطف کرد و به خانها آمد. مقداری نوشته همراهش بود. گفت این نوشته‌ها حاصل زندگی نوین من است از گذشته. داستان‌هایی است حقیقی مربوط به آنچه بر ایل گذشته است. گفتم چرا چاپ نمی‌کنی، گفت شاید بی‌موقع باشد، چون نمی‌دانم از آن‌چه برخاسته خواهد شد. گفتم یکی را بخوان. قصه «آل» را خواند. چون برایم بسیار دل‌انگیز و جذاب بود گفتم بده تا در آینده چاپ کنم. با ناآرامی و کم‌رغبتی رضایت داد. چون در آینده (۱۳۶۶) چاپ شد مورد تحسین بسیار قرار گرفت. پس دو قصه دیگر «ترلان» و «کرزاکون» هم به چاپ رسید. پس از آن کتاب ایل من بخارای من ظهور کرد که بسیار مطلوب قرار گرفت و قدرت او در نویسندگی و بینایی او در مباحث اجتماعی بطور شاخص زبان‌زد شد. پس از آن هم دو مجموعه دیگر منتشر کرد که یکی از آنها نوشته‌هایی گویا بود از آنچه او در راه سوادآموزی به ایلات انجام داده بود. همه درسهای تاریخ بود.

بهمین‌بیگی میان عشایر ایران و تاریخ تعلیم و تربیت نامی جاودانه شد. برای خدماتش از یونسکو جایزه بین‌المللی گرفت. نامش در تاریخ آموزش و پرورش با نام عشایر جاودانگی یافت همانند علی‌اصغر حکمت که سی سال پیش از آن در گسترش معارف عمومی میان جوامع شهری گامهای اساسی برداشته بود و آنچه سی‌چهل سال پیش‌تر از کار حکمت به

دست حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی انجام شد و یا حسن رشديه که افتخار یافت بنیاد مدرسه جدید را پی‌ریزی کند. اینها بودند که مردم را به سوی باسوادی رهنمون شدند. محمد بهمن‌بیگی متولد ۱۲۹۹ بود. پس از اینکه دانشکده حقوق را به پایان برد ده سالی گذشت که به سوی عشایر بازگشت و خادم راستین آنها شد. او روز ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۹ درگذشت و در شیراز به خاک رفت. به همسر گرامی بهمن بیگی و دوستانم زریر و حمید و امید ملک‌پور (فیروزآباد) از خویشانش و عطا طاهری و... یعقوب غفاری (یاسوج) و دیگر معلمانی که یاور آن یله‌مرد در آموزش عشایری بودند، تسلیت می‌گویم.

### ۱۵۵۱- شجاع‌الدین شفا

پدرش، علیرضا پزشکی شهره‌ای بود در قم. محکمه‌اش نزدیک حرم بود. معروف است که بر کاشی سر در آن جا ابیاتی نقش بود که «دوا اینجا، شفا آنجا» از مصاریع آن می‌بود. پس می‌باید به همین مناسبات باشد که آنها نام خانوادگی شفا را انتخاب کرده‌اند. همسر دکتر شفا دختر معتمدالدوله کاظمی بود. پس میرزا باقرخان کاظمی ملقب به مهذب‌الدوله (بعدها وزیر خارجه زمان رضاشاه و بعد وزیر فرهنگ و وزیر مالیه در روزگار محمدرضا شاه و نایب نخست‌وزیر در روزگار مصدق) برادر آن بانو می‌بود و دانی‌جان شجاع و شعاع. از دکتر شفا دو فرزند می‌شناسم، یکی دوست گرامی شجاع‌الدین که در دانشگاه تهران علوم سیاسی خواند و در وزارت خارجه به کار پرداخت و در آن رشته ترقی یافت. او بلندپروازی نداشت و هیاهو دوست نبود. چون ایتالیایی را خوب می‌دانست سفرنامه پیترو دل‌آ واله را به ترجمه رسانید و در انتشارات بنگاه و ترجمه چاپ شد. هر کجا هست خدایا به سلامت دارش.

فرزند بزرگتر شجاع‌الدین شفا (متولد ۱۲۹۷) بود که سی‌ام فروردین ۱۳۸۹ دستش از دنیا کوتاه شد. گامهای نخستینی که در قلمرو کارهای ادبی و مخصوصاً ترجمه برمی‌داشت، بیشتر ترجمه کردن کتاب از زبان فرانسه و نشر مقالات از هردست در جراید بود. چون خوش‌قلم و پاکیزه‌نویس بود نوشته‌هایش عموم‌پسندی داشت. جراید مهم مانند اطلاعات و مجله‌های هفتگی خواستار آثارش بودند.

او پس از تحصیلات متوسطه به دانشکده پزشکی رفت ولی ادامه نداد و در سال ۱۳۱۸ به سفر فرانسه و سپس بیروت رفت و زبان فرانسوی را آموخت و سال ۱۳۲۰ بازگشت. عمده ترجمه‌های رایج او کتاب‌هایی است که در آنها موضوع عشق و شورمندیهای ایام جوانی مطرح است. بعدها توفیق یافت که مجموعه‌ای از آنها را بطور همسان به چاپ برساند. پس از شهریور ۱۳۲۰ که جوانها به سیاق ممالک اروپائی (بیشتر فرانسه و انگلیس) به حزب‌بازی و تجمع‌سازی برآمدند به گروهی گروید که جمعیت میهن‌پرستان را بنیاد نهادند. و اینها می‌بودند: کاظم عمادی مترجم کتاب‌های شرح حال فلاسفه (که در یک مجموعه معین



خوش شکل چاپ می شد)، علی جلالی خبرنگار اطلاعات، مجید یکتائی، محمد سرتیپ پور. آن جمعیت بعدها با حزب های میهن یکی شد. سپس بعضی از افراد آن تجمعها به حزب ایران پیوستند. ولی شفا تا بدین مرحله همراه آنان نماند. چون این همه را از خاطرات دور شده و بازمانده در ذهن می نویسم، خواهشمندم آنان که شک می کنند به مراجعی که برای حزب شناسی نوشته شده است، مراجعه نمایند. به هر تقدیر شفا در جوانی پرشور و حزبی بود<sup>(۱)</sup>.

او پس از اینکه نام و آوازه ای به مناسبت نوشته ها و ترجمه های خود یافت و جنگ جهانی پایان گرفت و راه اروپا باز شد، سفری دیگر بار به فرانسه رفت و مدتی نه کوتاه آنجا بود. از شگفتی یا شگردهای جنجالی او اختراعی بود به نام ترمز خودکار که خبرش در جراید وقت نوشته شد و چندی نگذشت عکسی از او در اطلاعات (ظاهراً) چاپ شد که به هنگام آزمایش آن اختراع تصادف کرده و سر و کله اش شکسته شده بود.

چندی پس از اینکه از اروپا برگشت، تعجب آور این شد که به حکم دکتر مصدق تصدی اداره کل تبلیغات بر عهده او قرار گرفت. (احتمالاً به معرفی باقر کاظمی بود که سمت نیابت نخست وزیری داشت) و تا حدودی شاید به سابقه آن ایامی که شفا در تجمعهای حزبی میهن پرستان و احتمالاً میهن عضویت داشت و مصدق می باید با او آشنا شده بوده است، زیرا آن حزب ها مشی سیاسی وطنی و سیاست موازنه منفی مصدق را می پسندیدند. اما دوره ریاست شفا بر اداره تبلیغات به درازا نکشید. نمی دانم چه کرده بود و چه شده بود که مصدق دست از او کشید.

می رسیم به دوره پس از مرداد ۱۳۳۲ که فرصت جوئی ها آغاز شد و شفا به مرجع اصلی قدرت - شاه - راه یافت و در دوره وزارت دربار حسین علا معاونت فرهنگی و مطبوعاتی آن جا به او داده شد. شهرت داشت نویسنده نطقهای شاه است.

چندی که گذشت پیشنهاد تأسیس کتابخانه پهلوی را کرد. چنان تاخت برداشته بود که تصور می کنم قصدش بر آن بود تا به تدریج شاه را وادار کند که کتابخانه پهلوی با کتابخانه ملی پهلوی بزند و مقداری از کارهای آنجا را قبضه کند. این گونه بلندپروازیها و تواناییها همیشه در آمال او جلوه گری داشت. شورای عالی فرهنگی سلطنتی هم مرکب از رجال ادبی مانند تقی زاده، دکتر شفق، نفیسی، مطیع الدوله و دیگران به پیشنهاد او برقرار شد.

در آغاز تشکیل کتابخانه پهلوی سالیانی پیش از اینکه در فکر ساختمان بزرگ برای آنجا باشد. کار را کوچک و محدود می گرفت. می گفت کارشان در محدوده رشته ایران شناسی و گردآوری کتاب های مربوط به ایران خواهد بود. پس کمیته ای فنی را برای شور در امور کتابخانه به تصویب رسانید که دکتر مهدی بیانی، دکتر محسن صبا، محمد تقی دانش پژوه و

(۱) کتاب تاریخ صدساله احزاب و سازمانهای سیاسی ایران ۱۲۸۴-۱۲۸۴، جلد اول از انقلاب مشروطیت ۱۲۸۵ تا انقلاب بهمن ۱۳۷۵، تألیف یونس پارسا بناب. واشنگتن، ۱۳۸۳.

دکتر عباس زریاب و من بینوا عضو آن شدیم. اما هیچ‌گاه جلسه‌ای ترتیب نداد که بگوید چه می‌کند و چه می‌خواهد کرد. منحصر به معرفی رسمی بود و درج خبر در روزنامه.

البته ایران شناسی مورد توجهش بود و به تدریج با بزرگان این رشته ارتباط برقرار کرد و بالاخره به شاه پیشنهاد داد کنگره جهانی ایران شناسی هر چند وقت یکبار به دعوت ایران برگزار شود. نخستین آن را در شهریور ۱۳۴۵ در دانشگاه تهران برقرار ساخت و از شاه خواست تقی‌زاده را به ریاست آن منصوب سازد. تقی‌زاده با صندلی چرخدار در جلسه افتتاحی حضور یافت. تقی‌زاده که وقوف کامل بر روحیات شفا داشت دکتر احسان یارشاطر، دکتر سیدحسین نصر، دکتر عزت‌الله نگهبان و یک نفر دیگر (بامش از یادم رفته است) و مرا خواست و بی‌رودرباستی گفت کار آقای شفا همین بود که با مراسم امروز پایان گرفت. اما چون می‌باید شعبات کنفرانس مرتب کار بکند و برنامه هر روز معین باشد چون مسؤولیت اصلی بر عهده من قرار یافته از شما خواستارم دبیری شعبه‌ها را عهده‌دار شوید و اگر مشکلی پیش‌آمد خبرم بدهید. زیرا با وضعی که دارم نمی‌توانم روزها بیایم و ساعت‌ها بمانم و مراقبت کافی داشته باشم. جلسات این کنگره در دانشکده ادبیات برگزار شد.

وضع دومین جلسه که در شیراز برگزار شد (مقارن جشن‌ها) بر همان منوال بود تا اینکه اشراف دکتر نصر موجب شد جنبه علمی کنگره فدای مراسم تشریفاتی نشود. یادم نمی‌رود که دوشن گیلمن بلژیکی چون دید برنامه‌ای و نظامی وجود ندارد گفت چرا سخنرانی‌ها و ساعت هر یک معین نیست. به مناسبت این اعتراض دکتر سیدحسین نصر پیش افتاد و برنامه‌های روزانه تنظیم شد.

شنیده‌ایم طراح جشن دو هزار و پانصد ساله هم شفا بود. ولی چون اطلاع قطعی و حتمی ندارم، آن را واگذار بدان می‌کنم که روزی از میان اسناد رسمی دربار و گزارش‌های «شرف عرضی» سندی آشکار شود که میزان دخالت او در آن جریان نشان داده شود.

موقعی که در سال ۱۳۴۳ طرح پی‌ریزی تشکیل شدن سالانه کنگره تحقیقات ایرانی به رئیس دانشگاه داده شد (توسط کتابخانه مرکزی و دانشکده ادبیات دانشگاه تهران) چون نام آن «کنگروه ملی ایران‌شناسی» گذاشته شده بود مستقیماً رئیس دانشگاه موردتهاجم شفا قرار گرفت که «ایران‌شناسی» مخصوص کتابخانه پهلوی است. پس مجبور شدیم برای سال بعد نام «تحقیقات ایرانی» را به کار بریم. ماجرای آن را سال‌ها پیش در حیات او نوشتم و در بخارا چاپ شد و ایرادی نکرد. او کلمه «ایران‌شناسی» را جزو حیات فرهنگی خود قرار داده بود و ملک طلق خود می‌دانست.

بخش بزرگی از اندیشه‌های فرهنگی روزآمد بلندپروازانه آن روزگاران بسته به ترفندبازیهای زیرکانه شفا بود و تا بدان‌جا کشید که نقشه تغییر تاریخ رسمی کشور پیش کشیده شد و کار را به جایی رسانید که قانون گذشت. یادم است که دکتر باستانی پاریزی چون به جلسه‌ای دعوت شده و از آن جریان آگاه شده بود به خوبی ماجرا را در نوشته

دلپذیری آورده است.

شفا مدتی قبل از قطعی شدن انقلاب -هنوز شاه نرفته بود- از ایران دور شد. به فرنگ رفت و جاجوش کرد. شنیدم کتابخانه خود را به همراه اثاثه زندگی اش از ایران خارج کرده بود. از کتاب‌هایی که در دوره دوری از ایران نوشت، کتاب شایسته‌ای است درباره روابط ایران و اسپانیا و نشانه‌های ایران‌شناسی در آن کشور. آن کتاب را ناشری در ایران تجدید چاپ کرد. ظاهراً مطالبش جزو همان طرحی بود که با انتشار جلد اول جهان ایران‌شناسی در تهران آغاز شده بود.

او مترجم نوشته‌های لامارتین - آلن پو ادگار- گوستاو لوبون- سامرست موام- ارنست همینگوی- آلفرد دوموسه- نیچه- مویاسان- امیل زولا- گوته- شاتو بریان- بایرون- گوته- دانتو و عده دیگر نویسندگان اروپایی و آمریکایی بود. آنچه را ترجمه می‌کرد از زبان فرانسه بود.

### ۱۵۵۲- شوخی‌های رضاشاه با شیخ خزعل

منقول از خاطرات عمادالسلطنه (حسینقلی سالور) در هشت جلد که به همیاری حضرت مسعود سالور انجام شده و انتشارات اساطیر قرارداد بسته و حروفچینی کرده است. ولی همت دلسوزانه و رفیقانه‌ای در نشر آن نشان نمی‌دهد. محتاج جربزه‌دار این گله را نباید دور از انصاف تلقی کند.

۹۲

### سلام نوروز ۱۳۰۵

همین که نزدیک ما رسید و خواست به شیخ خزعل عیدی بدهد اشرفی را میان دو انگشت گرفت و با روی خندان به شیخ خزعل گفت این را بگیر بگذار روی آنها که داری. شیخ خزعل با دو دست دست شاه را چسبید. شاه تصور کرد می‌خواهد به زور هر چه در دست اوست بگیرد و یا همچو شوخی کرده. مورد هم دارد. لهذا دستش را جمع کرد و گفت: «نه جان تو نمی‌شود». ولی شیخ خزعل عقیده‌اش این بود که دست شاه را نزدیک برده ببوسد. به این کار هم موفق شد.

باید بنویسم که آن حرف اول شاه بسیار قشنگ و شوخی شیرینی بود در حالی که حرف دومش مناسب مقام سلطنت نبود و همچو معلوم بود که بعد از ادای آن کلام پشیمان هم شده بود.

### سلام ۱۳ رجب = ۲۷ دی ۱۳۰۵

وقتی که در صحبتش از عبادان (آبادان) و کارخانه نفت جنوب یاد کرد به شیخ گفت این حرفها باعث هیجان شما نشود که حالا چرا آنجا نیستید.

## سلام تاج‌گذاری ۴ اردیبهشت

به شیخ خزعل که رسید باز شوخی کرد و گفت به این کناری خود رنگ و حنا بستن به ریش را یاد بده مقصودش صمصام‌السلطنه [بود] که همیشه با خزعل پهلوی هم می‌ایستاده‌اند.

## سلام، ۱۴ شعبان ۱۳۰۶

به شیخ خزعل که همیشه شوخی می‌کند گفت شیخ احوالت چطور است هیچ خدمت نمی‌رسیم.

## ۱۵۵۳- حمله قلمی قزوینی به دُزی

دُزی Dozy از مستشرقانی بود که بیشتر به مباحث تاریخی اسلام در اندلس و مغرب می‌پرداخت. از جمله کتاب عربی ابن‌عذاری را با مقدمه‌ای به طبع رسانیده بود. قزوینی در آن‌باره می‌نویسد:

«الحق دُزی خیلی مکثار و مهذار است. در سر هر موضوع احکام قطعیه بینه با طول و تفصیل زیاد و شاخ و برگ بسیار و آب و تاب غریبی ذکر می‌کند که خواننده از سرعت او در حکم و در استنباط یک کوهی از یک پر کاهی، هم خنده‌اش می‌گیرد و هم خسته می‌شود. در هر صورت بسیار «وراج» و پرچانه و غالباً مهملات‌گو و حاطب‌لیل است.»

\*

از این‌گونه نیش‌ها و نقدها در سراسر یادداشت‌ها و همچنین در چهار جلد «مسائل پارسیه» دیده می‌شود. ارزشمندی آن دارد که روزی همه را در مجموعه‌ای گرد آوردم تا به صورت آسان‌تری در دست پژوهشگران قرار گیرد.

## ۱۵۵۴- نامه‌هایی از ایران (برادران برجیس)

ندیده بودم که «نامه‌هایی از ایران» (برجیس‌ها) توسط منصور جمشیدی و حسین اصغرنژاد در انتشارات فرزاد روز به سال ۱۳۸۴ ترجمه و نشر شده است. باید یادآور شد که متن انگلیسی کتاب در ۱۳۳۸ توسط الله‌یار صالح نقد و مقاله‌ی ایشان در مجله راهنمای کتاب درج شد. ایشان مصرأ خواست نامشان در مجله برده نشود. ناچار امضای «روح» گذاشته شد که حروف پایانی نام و نام‌خانوادگی اوست.

## ۱۵۵۵- جُنک

«انجمن فهرست‌نگاران نسخ خطی» نخستین نشریه خود را که «جُنک» نام دارد توسط کتابخانه مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۸۸ منتشر ساخت. این انجمن تازه زاد است. در مقدمه جُنک گفته شده است که هیأت مدیره عبارت است از علی میرانصاری سیدصادق حسینی

اشکوری- محسن صادقی- عبدالحسین طالعی- حسین متقی- سیدجعفر حسینی اشکوری- حسین مسرت- یوسف بیگ باباپور- سیدعلی طباطبایی یزدی- سیدمحمدجواد آصف آگاه. طبیعی است هرگونه خدمتی که منجر به معرفی نسخه‌های خطی پراکنده یا بحث در قواعد و مسائل این رشته بشود مفید و سزاوار آفرین است. پس امید باید داشت این مجموعه دوام بیابد و کوشیده شود که حتی المقدور از گفتارهای استحسانی- خطابی دوری جسته شود. در بیان مباحث نظری هم مطالب مبتنی بر ذکر شواهد و ذکر مآخذ باشد.

نخستین جلد به نام ثقة الاسلامی، عالم تبریزی، شهید شده به دست روس‌ها در ۱۳۳۰ قمری اتحاف شده است (شصت و نه صفحه به او اختصاص دارد).

آقای سیدرضا باقریان موحد آسیب‌شناسی نشر فهرست‌های نسخ خطی و راه‌کارهای آن را به آسیب‌های علمی، آسیب‌های فرهنگی و اجتماعی، آسیب‌های فنی دانسته و بخش‌بندی کرده‌ست.

آنچه نسخ خطی را به فراموشی و آسیب انسانی می‌کشانند، بیشتر ناشی از بخل کتابداران بر آگاه کردن جامعه علمی دنیا از وجود نسخه‌هاست. طبعاً فهرست‌نویسی یک آسیب انسانی است. اول باید کتابدار خود را موظف بداند که مردم را از وجود آنچه دارد آگاه سازد و به آسانی آن را برای استفاده در اختیار خواستاران بگذارد. سابق ایام این امر منوط به آن بود که خواستار اجازه بیابد نسخه را به است کتاب درآورد. پس از آن حدود چهل سال قاعده بر تهیه عکس یا میکروفیلم بود. اکنون راه‌های آسان‌تر پیدا شده است. ولی وقتی کتابخانه‌ها (اسم نمی‌برم) از جوانان می‌خواهند که فلان مبلغ را بده و فلان قدر از نسخه‌های چاپ شده را هم بده و نشان کتابخانه ما را هم روی کتابی که چاپ می‌کنی بگذار، ملال و خجالت را تا کجا باید تحمل کرد.

درین جنگ، هر مجموعه‌ای که معرفی شود لااقل می‌باید به ترتیب الفبایی نام کتاب باشد مانند فهرست عبدالحسین طالعی تا دستیابی به مندرجات فهرست آسان است.

درین شماره در فهرست نسخه‌های فارسی کتابخانه ایاصوفیه که مفید و خواندنی است بی‌هیچ ترتیبی نسخه‌ها معرفی شده است: مثلاً شرح قصیده شاطیبه- کتاب فی القرائة قراء السبع- شرح حرز الامانی- الاسئلة المتعلقة. شاید هفتاد هشتاد نسخه معرفی شده. در حالی که اگر الفبایی بود خواستار به آسانی می‌توانست کتاب مورد علاقه خود را بشناسد که هست یا نیست. همین مشکل در مقاله فهرستواره کتابخانه ممتازالعلی (لکهنو) دیده می‌شود و همچنین در مقاله فهرست نسخه‌های خطی موقوفه میرزا ابوطالب قمر و نیز در مقاله فهرست کتب خطی، سنگی، سربی کتابخانه علیاری تبریزی. البته ترتیب دادن آنها به صورت الفبایی با کمپیوتر ظاهراً کار آسانی است و متصدیان تنظیم جنگ می‌خواستند انجام دهند.

پس می‌باید شیوه‌نامه‌ای درباره مقالاتی که به این جنگ ارسال می‌شود ترتیب بدهند و در آغاز نشریه چاپ کنند که گردآورندگان مطالب با نوع کار منظم آشنایی بیابند. بنده این



عرایض را بر اساس تجربه‌های گذشته مربوط به نشریه نسخه‌های خطی می‌نویسم که آن زمان البته از همین‌گونه معایب‌بری نبوده است. بر سر صفحه‌ها بهترست که یک طرف نام جنگ بیاید و در صفحه دیگر عنوان مقاله.

### ۱۵۵۶- اخبار مغولان در انبانه قطب

تاریخ کوتاهی است از وقایع روزگار مغولان (۶۵۰-۶۸۳) که قطب‌الدین شیرازی مشهور به سال ۶۸۵ آن را جزو مجموعه‌ای بیاضی که هفت رساله فلسفی و کلامی در آن است به خط خود نوشته است. آن نسخه یگانه در کتابخانه آیت‌الله مرعشی در قم نگاه‌داری می‌شود. فاضل ارجمند آقای دکتر سیدمحمود مرعشی با دادن عکسی از آن رساله مرا ترغیب فرمود که نسخه را به سامان چاپ برسانم.

این رساله با نام «اخبار مغولان در انبانه قطب» در سلسله انتشارات همان کتابخانه به چاپ رسید و جواد بشری، فاضل ممتاز جوان در سرانجام‌گیری آن یاری بسیارم کرد. اما روزهایی که متن آماده را تحویل دادم، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس (۳۲ جلد) انتشار یافت (تألیف محمود نظری) که چون آن را گشودم مشخص شد نسخه‌ای استساختی از همان مجموعه به خط نستعلیق به شماره ۱۰۱۱۷ وجود دارد (ص ۱۴۳). چون ضرورت داشت آگاهی خود را از آن رساله نوشته باشم یادداشت کوتاهی در چند سطر فرستادم که به دنبال مقدمه به چاپ برسد. ولی شوربختی سر می‌رسد و آن یادداشت در مطبعه به قول ادبا از «درج کلام» ساقط می‌شود.

شوربختی دیگر اینکه لیتوگراف به تصور آنکه باید افزوده‌ها و آلودگی‌های حاشیه نسخه را برداشت تا صفحات شسته و رفته شود، صدمه به آن زده و ندانسته‌اند هر یک از آن سیاهی‌ها و حروف‌ها و علائم حکایتی از سرگذشت دیرپائی نسخه است و نکته‌هایی دربردارد که در مقدمه به آنها اشاراتی رفته است. به این مناسبت آنچه را در مقدمه بدان افزوده‌های حاشیه‌ای ارجاع داده‌ام بیننده نمی‌بیند.

اما نکته‌ای درباره فیپای کذایی کتابخانه ملی که حکایت از بی‌نظمی می‌کند برایتان بنویسم. اگر چه پیش از این هم گفته‌ام از این‌گونه سهوهای فیپا حقوق معنوی مؤلفان «هپلی هپو» و هم «بی‌پا» می‌شود یکی هم این است که مرا در فیپا پانزده سال جوان‌تر خوانده‌اند از آنچه هستم. دنباله‌ای به نامم افزوده‌اند و مرا از مردم سرزمین آبریز هیرمند دانسته‌اند. آیا از این‌گونه بی‌انضباطی‌ها باید به دیوان عدالت شکایت برد یا چشم پوشید و گفت در طول تاریخ زبان فارسی تألیف بسیاری از کتاب‌ها به دیگری نسبت داده شده است. این هم یکی از آنها. این‌گونه ورقه‌ها را کتابخانه ملی به دست ناشران می‌دهد. آنها هم به تصور آنکه از دستگاهی علمی به درآمده و مسلم‌الصدور است، به چاپخانه می‌سپارند و این‌گونه می‌شود که خواندید.

دیگر اینکه آقای نادر مُطلبی کاشانی یادآور شد در نقل انجامه‌های قطب‌الدین شیرازی دوبار به جای محمود (که در صفحه نخست از مقدمه درست یاد شده) کلمه محمد آمده است. پس معلوم شد از زیر چشم جناب بشری و من در رفته است.

سهو دیگر در مورد آمدن نام دکتر نصرالله پورجوادی است به جای نام فرزند برومند ایشان، حسین، که به همراه خانم اشمیتکه، معرّف نسخه بیاض قطب‌الدین شیرازی در مجله «استودیا ایرانیکا» بوده‌اند. البته در پیرانه سری این‌گونه پیشامدها سرزدنی است و بهترست بگویم نشانه آنکه قلم را باید در قلمدان گذاشت.

از جناب دکتر محمود مرعشی باید خواست روزی سراسر این مجموعه شش رساله‌ای را به چاپ «نسخه‌برگردان» برسانند و البته تأکید فرمایند که چاپچی‌ها نسخه را بدون «پاک‌سازی» از سیاهی‌ها و نشانه‌ها و نوشته‌های حاشیه‌ای به چاپ برسانند یعنی دست‌کاری نظافتی نکنند.

### ۱۵۵۷- تاریخ و صاف مترجم ندارد

در کتاب ماه (تاریخ و جغرافیا) شماره ۱۴۴ در بخش «پیشخوان تاریخ» چاپ نسخه‌برگردان «تجزیه الامصار و تجرّیه الاعصار» معروف به تاریخ و صاف عربی دانسته شده و مترجم آن دانسته ایرج افشار گفته آمده است (دو بار). فهرست‌نگار غافل بوده و به کتاب ننگریسته که این متن هفتصد ساله را مؤلفش به فارسی نوشته و احتیاجی به ترجمه نداشته است.

۹۶

### ۱۵۵۸- کهن‌ترین دستنویس مانوی جهان

این نوشته گزارشی است از گفته‌های محمد شکری فومشی، دانشجوی محقق رشته مانوی‌شناسی (برلین، آلمان) که از سوی یکی از دوستانش رسیده است:

اخیراً به طرزی باورنکردنی دستنویسی کوچک شناسایی شد که نه تنها به خط مخصوص مانوی بود بلکه تحقیقات بعدی نشان داد که این قطعه قدیمی‌ترین دستنویس مانوی جهان نیز هست. چنان‌که بی‌تردید این رویداد را برای مطالعات مانوی یکی از کشفهای مهم و بزرگ در آستانه قرن بیست و یکم نامید.

شناسایی، قرائت، ترجمه و تفسیر این دستنویس توسط محقق ایرانی مطالعات مانوی، محمد شکری فومشی (برلین) صورت گرفته است. بنابر گزارش او، جنس برگ این دستنویس از چرم و زبان آن فارسی میانه است. هم متن اصلی و هم عنوان هر دو با مرکب سیاه تحریر شده‌اند. این دستنویس عاری از هر گونه تذهیب و اندازه قلم عنوان و متن آن یکی است. اگرچه در چند سطر پشت برگ هیچ واژه‌ای قابل تشخیص نیست، با این حال، تمامی هجده سطر آن باقی است؛ این در حالی است که روی برگ تنها پانزده سطر باقی مانده است، چرا که بخش‌هایی از برگ متأسفانه اکسیده شده است. از این رو، میانه دستنویس کاملاً از بین

رفته و مابقی بخش‌های اکسیده کاملاً سیاه شده است. به استثنای چند مورد، تقریباً همه بخش‌های اکسیده پشت برگ، اگر چه بدخوان، اما کاملاً قرائت شده و مورد بازسازی دقیق قرار گرفته است.

آنچه از متن باقی مانده، بخشی از یک سرود ابجدی در باب پاداش نیکان در بهشت و پادافره بدکاران در دوزخ است. در حقیقت، این برگ بخشی از «مهرنامه» ای است که خود می‌توانسته بخشی از یک کتاب باشد. از همه اینها گذشته، تاریخ نگارش این قطعه یا به احتمال بسیار قوی مربوط به عصر فرمانروایی شاپور یکم پسر اردشیر و خود مانی است یا بی‌تردید کمی دیرتر مربوط به دوران بسیار کوتاه هرمزد اول با حداکثر نیمه اول عصر پسر او بهرام یکم.

در حقیقت، تنها در این «دوران تساهل» (تمام دوران شاپور یکم، هرمزد اول و نیمه اول عصر بهرام یکم) بود که یک مانوی می‌توانست در درون مرزهای ایرانشهر، آن هم در قلب آن فارس، به خاک سپرده شود.

شکری فومشی دلایل کافی و متقنی ارائه داده که دیگر دستنویس‌های مانوی، مانند قطعات تورفانی مربوط به سده‌های نهم تا چهاردهم میلادی، دستنویس‌های قبلی مربوط به قرن پنجم میلادی، و مجموعه دستنویس یونانی کلن احتمالاً مربوط به سده پنجم میلادی، هیچ یک کهن‌تر از این قطعه نیستند؛ تنها دستنویس تاکنون کشف شده‌ای که متعلق به دوران خود مانی یا شاگردان بلافصل اوست (نیمه دوم سده سوم تا حداکثر پایان سده چهارم میلادی).

در این باره، به دعوت گروه تورفان پژوهی آکادمی علوم براندنبرگ برلین (BBAW)، محمد شکری فومشی در ۲۶ ماه می ۲۰۱۰/چهارشنبه ۵ خرداد ۱۳۸۹ سخنرانی کرده متن دستنویس و تفسیرهای این پژوهشگر مطالعات مانوی بر این قطعه به زودی منتشر خواهد شد.

### ۱۵۵۹- گاه‌شماری فارسی در سنگ عربی نبشت

در گشت و گذار نوروزی امسال با دکتر منوچهر ستوده و مهندس محمدحسین اسلام‌پناه به سنگ قبری برخوردیم که در آن ذکر ماه دی (فارسی) شده بود و اسلام پناه آن را عجیب می‌دانست:

گفتم این گونه ضبط برای مزارها که معمولاً از تاریخ گردان قمری استفاده می‌کردند. در بعضی سنگ‌های یزد هم دیده‌ام. جز آن در انجامه نسخ خطی هم گاه نوشته شده است. دو ماهی نگذشت که با دکتر محمدرضا شفیع‌کدکنی و دکتر محمود امیدسالار و دکتر رضا بنایی و فرزندم بهرام افشار سفری به یزد پیش آمد. در گشت و گذار کوچه پس‌کوچه‌ها به سازمان اسناد ملی شعبه یزد (خانه قدیمی لاری‌ها) رفتیم. آنجا چند قطعه سنگ گور را که از جاهای متفرق آورده بودند می‌خواندیم. بر روی یکی نقر شده بود:

هذا القبر السعيد المرحوم حسن حسين لوائى [که نمى دانم نوائى است يا لوائى] فى ماه  
دى لسنة تسع و... سبعمائة. شفيعى گفت خوب است در يادداشتى بنويسى

### ۱۵۶۰- گل نبشته‌های باروی تخت جمشید

دکتر عبدالمجید ارفعی بالاخره توفیق یافت کار گران‌سنگ خود را که آوانویسى و ترجمه  
فارسی متن‌های FORT و Teh از یکصد و پنجاه گل نبشته هخامنشى تخت جمشید است (به  
انضمام چند گل نبشته دیگر جدا از کار کامرون) درین مجلد نفیس و شایسته مقام گل نبشته‌ها  
توسط مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامى به چاپ برساند.

پیش‌گفتار فارسی ارفعی حاوی روش ساختن زبان گل نبشته‌ها دستور زبان ایلامى  
هخامنشى- ضمیرهای ایلامى هخامنشى- فعل- ویژگی‌های گل نبشته‌ها (اندازه کالا- تقویم-  
شماره متن‌ها- طبقه‌بندی متن‌ها) است. پس از آن واژه‌نامه قرار دارد. کتاب از همه جهت  
استوار، ماندگار و یادگاری ارجمند و البته حکایتی دلپسند از سال‌های دراز کوشش ارفعی  
است.

کتاب، پنجمین شماره از مجموعه پژوهش‌های ایران باستان است که دکتر رضایی  
باغبندی دبیر آن است.

۹۸

### ۱۵۶۱- دو کتاب از جنورجیو روتا (G.Rota)

Under Two Lions . On the Knowledge of Persia in the Republic of Venice  
(ca. 1450-1797). Wien, 2009 (Veröffentlichungen zur Iranistik, Nr. 33)

در این رساله مؤلف ما را آگاه می‌سازد از نوع اطلاعاتی که مردم و حکومت ونیز در  
قرنهای پانزدهم تا هجدهم میلادی درباره ایران و مردمش می‌داشته‌اند بر اساس سفرنامه‌ها،  
اسناد و مطالعات قرن اخیر. کتابی است شایسته ترجمه، برای آنکه درین موضوع بسیار  
نیازمندیم.

رتال جامع علوم انسانی

La Vita e Tempi di Rostam Khan (Edizione e Traduzione Italiana del Ms.  
British Library, Add 1655) Wien, 2009 (Veröffentlichungen zur Iranistik,  
Nr. 47)

این کتاب حاوی متن فارسی و ترجمه ایتالیایی نسخه خطی است درباره رستم‌خان  
(۱۶۹۲) که از غلامان گرجی و متشخص در دربار شاه صفی بود. نسخه‌ای که موجودست  
به خط مؤلف (بیژن) است. انتشار متن این کتاب که تاکنون به طبع نرسیده بوده برای مطالعه  
صفویه‌شناسان ارزشمند است.

## ۱۵۶۲- هویت محله‌ها در لوحه‌های شهرداری

چند سالی است که شهرداری‌ها بر لوحه‌های پارچه‌ای یا تخته سنگی، تاریخچه‌ای از محله‌ها را در پارک‌ها نصب می‌کنند. کار برجسته‌ای است اگر اطلاعات تاریخیش واقعی باشد و از حیث انشا و املا عیب نداشته باشد. از این روی که نادرستی نوشتاری به جوانها که اکثر خوانندگان این لوحه‌ها می‌توانند باشند ندهد. جز این معیار کاربردی کلمات باید درست، سنجیده و بی‌گرافه شود.

از پارک چیدر گذشتم و لوحه تاریخچه‌اش را خواندم. آن را برای دقت نظر معلمان جغرافیای تاریخی و مدرسان دستور و انشا نقل می‌کنم و آنچه را معیوب است به سیاه می‌نویسانم.

«محله چیدر با قدمت فراوان یکی از قرای مهم شمیران محسوب می‌گردد.

در کتب قدیمی قدمت این آبادی به قبل از اسلام منسوب است... نکته مهم این است که سنگ‌قبرهای کهنه و قدیمی نام چیدر را شیزر نوشته‌اند و این امر نشان می‌دهد که در زمان‌های قبل از اسلام در تپه باستانی چیدر آتشکده‌هایی متعلق به زرتشتیان وجود داشته است... [آن سنگها کجاست] (چه ارتباطی میان سنگ قبر و آتشکده‌ها).

امامزاده اسماعیل (ع) از سلاسه... می‌باشد.»

حق آن است که مطلعین هر محله این لوحه‌ها را بخوانند و معایب و مندرجات نابه‌جای آن‌ها را به اطلاع شهردار برسانند. یکی از مطالبی که می‌تواند مضمون لوحه‌ها را گیراتر کند، ذکر خانه‌ها و باغ‌های قدیمی و کسانی است از ادبا و شعرا و رجال که سال‌هایی در آن محله زندگی کرده‌اند.

ظاهراً تاریخ‌نویس محله چیدر، «شیز» (تخت سلیمان) را با «شیزر» مرتبط دانسته است.

## ۱۵۶۳- فرهنگ‌های فارسی

بایوسکی (S.I. Baevskii) از متخصصان تاریخ زبان‌های فارسی روسی است. او دارای

چند تألیف در زبان روسی است و اینک در آمریکا زندگی می‌کند.

اخیراً کتابی از او به زبان انگلیسی انتشار یافت که John Perry استاد دانشگاه شیکاگو

آن را تجدید نگاه و روزگانی کرده و در انتشارات Oriental Global در سال ۲۰۰۷ نشر

شده و مؤلف ارجمند نسخه‌ای از آن را به لطف همیشگی برایم فرستاده است. عنوان کتاب

(۲۴۲ صفحه) چنین است:

Early Persian Lexicography Farhangs of the Eleventh to the Fifteenth Centuries.

بایوسکی برای اینکه کتاب مفیدش در معرفی فرهنگ‌های دیرینه زبان فارسی در

دانشگاه‌های آمریکا و اروپا آسان‌تر مورد رجوع قرار بگیرد، لازم دیده کتاب را به انگلیسی

برگرداند و با دانشمند متبحری چون جان بری همکاری داشته باشد.



کتاب معرفی فرهنگ‌های فارسی قرن پنجم تا نهم است که تاکنون شناخته شده‌اند. در بخش نخستین کتاب که به تاریخ پژوهش و معرفی فرهنگ‌ها اختصاص دارد از آنچه در هند و اروپا و ایران در طول دو قرن به انجام رسیده است، خواننده آگاهی می‌یابد (ص ۱-۲۸) بخش دوم: به آغاز فرهنگ‌نویسی فارسی (۲۹-۵۰) اختصاص دارد. بخش سوم: معرفی فرهنگ‌های متعارفی که در ایران و قلمروهای وابسته بدان شناخته است:

لغت فرس-صحاح الفرس- معیار جمالی- فرهنگ مجموعه الفرس (کذا)- (ص ۵۱-۶۸) بخش چهارم رونق فرهنگ‌نویسی در هند نام دارد در معرفی حاوی فرهنگ قواس، دستورالافضل، دانشنامه قادرخان ادات‌الفضلا، فرهنگ زفان گویا و جهان پویا بحرالفضائل عمان‌المعانی مفتاح‌الفضلا شرفنامه منیری یا ابراهیمی مجمل‌العجم. (ص ۶۹-۱۱۶) بخش پنجم نکته‌هایی درباره فرهنگ‌های زبان عربی و فارسی (ص ۱۱۷-۱۲۶). بخش ششم واژه‌نامه‌هایی همچون ذیل بر دواین شعری-خصوصیات واژه‌نامه واژه‌نامه‌های گویشی عناصر دستور زبان در مدخل‌های فرهنگ‌ها. بخش هفتم: روش‌های ضبط آواها شاهدآوری و مستندسازی فرهنگ هدف. بخش هشتم: فرهنگ‌های فارسی همچون مأخذی برای تاریخ فرهنگی ایران حاوی گونه مباحث عمده:

خانه و اسباب‌خانه - دین، آداب، سنت

ابزارها - جنگ و اداره

صنایع و تجارت - خوردنی و نوشیدنی

پوشاک - بیماری و پزشکی

مدرسه- بازی

هنر و ادبیات

بخش بیست فهرست فرهنگ‌هاست به نظم سال تألیف آنها.

بخش کتابشناسی: بایوسکی از دو فهرستی که توسط شهریار نقوی برای فرهنگ‌های تألیف شده در هند (۱۳۴۱) و دکتر محمد دبیرسیاقی به طور عمومی درباره همه فرهنگ‌ها (تهران، ۱۳۶۸) انتشار یافته، بهره برده است. متأسفانه نام مقاله سعید نفیسی به عنوان «فرهنگ‌های فارسی» در مقدمه لغت‌نامه دهخدا از یاد ایشان رفته شده است، همچنین دوازده مقاله‌ای که توسط فضلالی آن دوره درباره بعضی از فرهنگ‌ها نوشته شده (داعی‌الاسلام، علی‌اصغر حکمت، محمد معین...)

انتشار این کتاب به انگلیسی طبعاً بیش از پیش‌معرف کارهای ایرانیان در زمینه فرهنگ‌نویسی خواهد بود. کتاب منظم خوش طرحی است.

A COMPARATIVE VISUAL ANALYSIS OF NINETEENTH-CENTURY  
IRANIAN PORTRAIT PHOTOGRAPHY AND PERSIAN PAINTING



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

Carmen Perez González

Cologne, September 2009

PART I: TEXT

## ۱۵۶۴- عکاسی و نقاشی ایرانی

خانم Pérez Gonzalez Carmen (اسپانیایی) که همسر گرامیش علی درویش (نقاش ایرانی) است و در آلمان زندگی می‌کنند در سپتامبر ۲۰۰۹ درجه دکترا را در تاریخ عکاسی از دانشگاه لیدن (هلند) دریافت کرد. من بختی شورانگیز داشتم که آن روزها در آن شهر بودم و پروفیسور ویتکام که سمت استاد ارشد علمی آن بانو را داشت از من خواست در آن جلسه دفاع حاضر شوم. با این بانو دو سال می‌شد که آشنایی مکاتبه‌ای یافته بودم و دوست گرامی محمدرضا طهماسب‌پور (مورخ تاریخ عکاسی ایران) میان‌گیر این ارتباط می‌بود. عنوان رساله خانم پرز این است:

### A Comparative Visual Analysis of Nineteenth Century Iranian Portrait Photography and Persian Painting.

شاید بتوان آن را رسیدگی تطبیقی میان چهره‌ها در عکس‌های ایرانیان و نقاشی‌های ایرانی نامید. متن رساله دوست صفحه است به همراه دوست و چهار تا عکس که تعدادی از آنها تصویر مینیاتورهای ایرانی و ژاپونی است. رئوس مندرجات ابواب رساله اینهاست:

وابستگی میان متن و تصویر

خط، متن و عکاسی

قیافه‌گیری

نظم فضاهای عکس و نقش

دگرسانی میان عکاسی‌های غربیان و ایرانیان

نگاه پرز به عکاسی ایران مبتنی بر دو منشا است: یکی عکس‌هایی که کار ایرانیان است از چهره هموطنان خود و دیگر نگاه به بعضی عکس‌های بلاد عثمانی و شامات و هند و مینیاتورهای ژاپونی.

بطور مثال این دو عکس از رساله ایشان نقل می‌شود که با مهارت و تجسس بسیار توانسته است دو عکس مشابه یکی از پنج پسر بیچة بختیاری و دیگری از پنج دختر اهل چک را که تقریباً همزمان در ایران و اروپا عکاسی شده است روی جلد کتاب خود قرار بدهد.

## ۱۵۶۵- ره‌آورد حسن

نام مجموعه‌ای است از پرسشنامه‌هایی که دوست گرامی، حسن ره‌آورد، میان سال‌های ۱۳۱۳ تا ۱۳۴۰ از فضلا و مشاهیر فرهنگی و معارفی ایران کرده بوده است و آنها در ورقه چاپی پرسشنامه جدولی به پرسش‌ها پاسخ داده‌اند. گاه پرسش‌ها در دو برگ است و حکایت از دو چاپ مختلف پرسشنامه دارد.

نام عمده فضلالی ادبی عبارت است از: اسفندیاری (محتشم‌السلطنه)، اعتصام‌زاده (ابوالقاسم)، افسر (محمدهاشم)، اقبال (عباس)، بوذری (ابراهیم)، بهمنیار (احمد)، پاکروان (امینه)، پورداود (ابراهیم)، تقی‌زاده (حسن)، اعلم‌الدوله (خلیل ثقفی)، جمال‌زاده (محمدعلی)،

حجازی (محمد)، حکمت (علی اصغر)، دهخدا (علی اکبر)، رضازاده شفق (صادق)، سمیعی (حسین، ادیب السلطنه)، سیاسی (علی اکبر)، شادمان (فخرالدین)، صدیق اعلم (عیسی)، عبدالرسولی (علی)، فروغی (ابوالحسن)، فلسفی (نصرالله)، قزوینی (محمد)، کمالی (حیدرعلی)، کسروی (احمد)، نصر (ولی الله)، وحید دستگردی (حسن)، هدایت (مهذبقلی مخبر السلطنه)، رشید یاسمی (غلامرضا) و بیست و چند نفر دیگر.

پرسش های ره آورد این گونه است: نام و نام خانوادگی، سال ولادت و محل آن، تاریخچه ای از تحصیلات، ملاحظه ای از مشاغل آزاد یا دولتی، آثار: مثنوی، منظوم، ترجمه آثار دیگران، بالاخره امضای یادداشت کننده. پرسشنامه دیگر هم همین مضامین را در بردارد. با این تغییر که «آثار به طبع رسیده» به «آثار به چاپ رسیده» دگرگونی یافته است. چاپ این مجموعه بحق کاملاً نفیس و سخاوتمندانه انجام شده است و البته ارزش این گونه چاپ را داشته و حکایت دلسوزانه ای است که کتابخانه مجلس در حال حاضر اختیار کرده است.

این مجموعه از نوادر آثار خطی معاصرین است. عکس ها عالی و متشخصانه است. تعجب است در این مجموعه در محلی که زندگی ابوالحسن فروغی آمده عکس بردارش محمدعلی فروغی (ذکاءالملک) چاپ شده است. از سهوهای دیگر قرار گرفتن تکه ورقه امضای رشید یاسمی بر روی پرسشنامه دکتر محمود سیاسی (دندانپزشک) است. (ص ۸۱) شاید شایسته باشد کتابخانه مجلس صورت حروفی این مجموعه را فراهم و چاپ کند تا استفاده بری از آن عامتر بشود.

درین مجموعه اطلاعاتی خفته است که برخی را نمی دانستیم، از این قبیل:

کتاب های چاپ نشده فضلا.

تعداد تقریبی کتابخانه آنها.

عباس خلیلی «روضه صفویه» میرزا بیگ گنابادی را آماده چاپ کرده بود.

زین العابدین رهنما درامی راجع به حجاب نوشته بوده است.

رحیم زاده صفوی شاگرد زبان پهلوی نزد هرتسفلد بوده است.

نام نمایشنامه هایی که دکتر علی اکبر سیاسی در سال های ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۳ شمسی نوشته و

به نمایش درآمده بوده است.

دکتر سیدفخرالدین شادمان حاجی بابا را در انگلستان ترجمه کرده بوده است.

دکتر علی شایگان فقه فارسی حسن بن غیاث الدین جرجانی را برای چاپ آماده کرده بود.

علی عبدالرسولی اسامی نسخه های خطی خود را نوشته است.

احمد کسروی نام دوازده کتاب چاپ نشده خود را برده است از جمله «التنبیه علی

حروف التصحیف» حمزه اصفهانی. نوشته است: «این کتاب از تألیفات حمزه اصفهانی است

که در معجم البلدان نام آن را برده ولی نسخه آن را سراغ نداشتیم و گمشده می پنداشتیم. تا

من یک نسخه قدیمی از آن در کتابخانه مدرسه مروی پیدا کردم و چون ناخوانا و مغلوب بود زحمت کشیده تصحیح نمودم و نسخه‌ای با خط خود نوشتم و سپس با تشویق من آقای مجتبی مینوی نسخه‌ای از آن استنساخ کرد که مقداری از تصحیحات بازمانده را او نمود. نیز نسخه‌ای دیگر از کتاب برداشته شده.»

محمدعلی ناصح نسخه‌های خطی خود را نام برده: دیوان ولی دشت بیاضی- دیوان اکبر هندی- کشف الاسرار عن حکم الطیور و... گویا این سه نسخه در کتابخانه‌های معروف تهران نباشد.

سپهبد احمد نخجوان از کتاب تاریخ بیست ساله پهلوی نام می‌برد. نام تألیفات مخبرالسلطنه که چاپ نشده خواندنی است. ضمن دو ورق یادداشت جداگانه که به پرسشنامه افزوده است. او ضمن عمده کارهای خود از خواباندن غوغای شیخ فضل الله و هنگامه میدان توپخانه یاد کرده و اینکه در سوم شهریور ۱۳۱۳ امر به استعفا شد. اینکه تقی‌زاده نوشته در مجلس اول تا ششم وکیل بوده درست است. او در دوره‌های سوم و چهارم به وکالت انتخاب شد ولی به ایران نیامد. در دو دوره پنجم و ششم در مجلس شرکت داشت.

#### ۱۵۶۶- نکته‌های اجتماعی از شرح تعرف

در متن فارسی شرح تعرف (نسخه قرن پنجم موزه ملی پاکستان) مطلبی از قول ابوالعباس عطا آمده است. چون جنبه اجتماعی و نظری دارد، قابل توجه است؛ می‌گوید:

سلطانی باشد و مرو را رعیت باشد.  
و مرتزقه باشند. آن مرتزقه اندر جنب رعیت خاص‌اند، و آن رعیت جنب ایشان عام.  
چون خواهد تا کسی را از مقام رعیت به خصوص برد این کس را اهل دیوان گرداند.  
باز رجاله‌ای چند اند جنب سواران، عام اندر جنب خاص.  
باز سواران اندر جنب قایدان، عام اندر جنب خاص، و خاص‌اند اندر مقام خویش.  
و وزرا اخص خصوص‌اند  
و از وزرا خاص‌تر کسی باشد که ملک را مراد وی به کار باشد.  
پس هر که به مرتبه فروتر است توسل وی به ملک بدان کسی است که از وی برتر است.  
باز آنکه اخص خواص است توسل وی به ملک. هر که ملک است. این متکی است  
که یاد کردیم. (ص ۴۲)

#### ۱۵۶۷- مجله کاوه

در سال ۲۰۰۰ رساله Epkenhaus Tim که در موضوع «کمیتة ملی ایرانی» برلن، مهاجرین و مخصوصاً مجله کاوه است (۲۱۰ صفحه) با نام زیر منتشر شد.



Die Iranische Moderne im Exil. Bibliographie der Zeitschrift Kâve.  
Berlin 1916-1922.

این رساله در دانشگاه بامبرگ دفاع شده و استاد راهنمای آن ایران شناس نامور برت فراگنر بوده است.

۱۵۶۸- انتشارات کلوس برای ایران

مؤسسه انتشاراتی Paul Klaus در برلن رساله‌های دکتری برجسته را در موضوعات ممالک اسلامی به چاپ می‌رساند. این نشریات در حقیقت به صورت اصلاح و ترمیم شده‌ای سرانجام می‌یابد تا پس از این جنبه کتابی داشته باشد. در سال ۲۰۰۱ رساله خانم کیواندخت قهاری را (۲۸۱ صفحه) منتشر کرد. نام آلمانی کتاب برای آگاهی نقل می‌شود.

Keivandokht Ghahari: Nationalismms and Modernismus in Iran in  
der Periode Zwischen dem Zerfal der Qāgāren- Dynastie und der  
Machtfestigung Rezā Schahs.

Eine Untersuchung über die intellektuellen Kreise um die Zeitschriften  
Kâweh, Irânšahr und Âyandeh.

۱۰۵

موضوع این رساله اندیشه ناسیونالیسم و مدرنیسم ایران در فاصله انحطاط سلسله قاجار و سلطه جویی رضاشاه است. مبنای عمده کار را به طور نمونه بر رسیدگی مقالات و افکار مندرج در مجله‌های کاوه، ایرانشهر و آینده قرار داده زیرا این سه مجله را مؤثر در انتشار افکار روشنفکری آن زمان دانسته است. رساله زیر نظر خانم دکتر مونیکا گرونکه M. Gronke گذشته و از راهنمایی و نظرات B. Hoffman، آرامش دوستدار، A. Pistor Hatam بهره‌بری داشته است. عنوان نخستین باب این کتاب زمینه تاریخی و خلاصه مانندی است از جریان‌های قرن نوزدهم تا پادشاه شدن رضاشاه. دومین باب به معرفی کیفی مجله‌های کاوه، ایرانشهر و آینده اختصاص دارد. در مورد کاوه به علل انتشار آن و تشکیلات کمیته ملیون ایرانی و کمک‌های مالی آلمان به آن‌گونه اقدامات بر اساس مدارک و اسناد پرداخته شده است. در مورد ایرانشهر شرح حالی از کاظم‌زاده آمده و سپس به طرز اداره و ممر عواید آن پرداخته شده و در پایان تأثیرگذاری آن طرح شده است. در مورد آینده ابتدا سرگذشت محمود افشار و سپس طرز اداره و ممر مالی آن و بالاخره تأثیرگذاری و عقاید سیاسی آن مجله آورده شده است. عنوان سومین باب کتاب اندیشه نوین ملی است و جدا جدا برای هر یک از سه مجله مباحث زیر مورد تحلیل و نقد واقع شده است: دول اروپایی بزرگ هرج و مرج و قدرت‌طلبی‌های محلی تبلیغات همسایگان در جنبش‌سازیهای محلی مفاهیم ملت و وطن و

مباحثی از این قبیل که بر اساس مقاله‌های مندرج در این سه مجله، جداجدا، بحث شده و عقاید مؤثر نویسندگان آنها نقل شده است.

ناشر این کتاب را در سلسله زیر *Islamkundliche untersuchungen, Band 235* انتشار داده است.

### ۱۵۷۰- برت فراگنر در مجله آینده

در دوره انتشار مجله آینده میان سالهای ۱۳۵۷-۱۳۷۲ کمتر ایران شناس یا ایران دوستی وجود دارد که نام و یادش (هر چند مختصر) در مجله نیامده باشد. آنچه درباره برت فراگنر آمده بدین گونه است:

الف: سال ۵، ش ۱۰-۱۲ (۱۳۵۸): ۹۸۹. در این جا مجله آینده اقدام به انتشار نامه استاد فراگنر کرده که وی در آن به معرفی دو کتاب تازه انتشار خود می‌پردازد. یکی به نام «خاطرات نویسی در ایران» که می‌تواند به عنوان یک اثر قابل مراجعه برای تاریخ ایران در دوره قاجار و انقلاب مشروطه باشد. دیگری اعلام انتشار کتاب «فهرست اسناد و فرامین شاهی چاپ شده از زمان ایلدگزیان تا آخر دوره محمدشاه قاجار».

ب: سال ۱۰، ش ۱ (۱۳۶۳): ۳۸. فراگنر در نامه‌ای که برای مجله آینده به نام «تحقیقات جغرافیایی مربوط به ایران» نوشتند به موارد چندی اشاره کردند.

تاریخچه ایران شناسی با تکیه بر واژگان *Iranistic* و یا *Iranologie*. به اشاره فراگنر این واژه‌ها ابتدا به معنی تحقیقات مربوط به زبان شناسی و لهجه‌های گوناگون ایرانی بود ولی بعدها در کاربرد وسیع‌تر ایران شناسی که مشتمل بر تاریخ و فرهنگ ایرانی است، معمول گردیدند.

۲) معرفی تحقیقات جغرافیایی مربوط به ایران که از سوی دانشگاه ماربورگ انتشار یافته است. در این قسمت پنج اثر با موضوع‌های ایل افشار در اطراف کرمان، ماهیگیران کنار رودخانه‌ها و دریاچه‌های منطقه هامون در سیستان، هر دو از گئورگ اشتوبر (*Geörg Stober*)، شهر و شهرستان یزد اثر مایکل ادوارد بونین (*Michael Edward Bonine*)، تحقیقی مربوط به مناسبات میان اوضاع آب و هوا و محیط زیست و تعیین مسکن از اسکار مدر (*Oskar Meder*) و بالاخره مجموعه‌ای مشتمل بر هفت مقاله که به همت اکارت اهلرس (*Eckart Ehlers*) جمع‌آوری شده است و چهار مقاله آن ارتباط کاملی با ایران دارد، معرفی شده است. در توضیح این نامه مجله آینده اشاره کرده است که اصل نامه برت فراگنر چاپ می‌شود تا دلیلی باشد بر مهارت نویسنده در فارسی نویسی.

ج: سال ۱۴، ۳-۵ (۱۳۶۷): ۱۶۵. ش ۶-۸: ۴۲۱. در قسمت اول، نام برت فراگنر را در میان اسامی نویسندگان و محققین جلد ششم تاریخ ایران کمبریج (عصر تیموریان و صفویان) می‌بینیم که ایشان مقاله‌ای به نام مسائل اجتماعی و اقتصادی برای آن کتاب نوشته‌اند. در

قسمت دوم جناب فراگنر در نامه‌ای به نام «فارسی، ایران شناسی در برلین» خود را در تدریس تاریخ و زبان فارسی و تاجیکی یادآور شده و از استقبال خوب دانشجویان خبر داده‌اند. در ادامه نامه نیز از اقدام خود مبنی بر تلاش برای نگارش کتابی درباره تاریخ ایران و تمدن‌های ایرانی خارج از ایران زمین یعنی ماوراءالنهر و هندوستان و آسیای صغیر از دید تغییرات اجتماعی و اقتصادی یاد کرده‌اند.

مجله آینده در توضیح خود بر این نامه به معرفی مختصر برت فراگنر پرداخته و از ایشان به نام استاد مهمان ایران شناسی دانشگاه برلین و یکی از متخصصین تاریخ اقتصادی و اجتماعی ایران یاد کرده که رساله دکتری خود را راجع به تاریخ همدان در عصر سلاجقه و رساله اجتهادی و استادی خود را در تحلیل و نحوه خاطرات نویسی ایرانیان نگاشته است. در پایان اشاره می‌کند که نامه‌های اسناد فراگنر به مجله آینده به زبان فارسی بوده و در این نامه‌ها هر جا که ضرورتی بوده ایشان از تکیه کلام «ان شاء الله» استفاده کرده‌اند.

محمد افسری‌راد

#### ۱۵۷۱- منتخب نوشته‌های برت فراگنر

آنتونیو پائینو A. Panaino و الیزار سادوسکی V. Sadovski سلسله انتشاراتی را به نام Indo-Iranica آغاز کرده‌اند که یکی از مجموعه‌های درون آن Series Purpurea نام دارد. دو جلد از این مجموعه به منتخب مقاله‌های برت فراگنر اختصاص یافته و به همان صورتی که در نشریه‌های پیشین درج شده بوده در این دو جلد نسخه برگردان شده است. ناشر Mimesis است در میلان ایتالیا.

مقالات برگزیده از فراگنر ذیل مباحث: زبان فارسی در تاریخ (یک مقاله) بازتاب تاریخ ایران (هفت مقاله) مربوط به آسیای مرکزی (شش مقاله) مباحث دیپلماسی و اسنادی (پنج مقاله) جستارهای فرهنگی (نه مقاله) تاریخ ایران شناسی (شش مقاله). مجموعه در دو جلد و ۷۸۳ صفحه است.

#### ۱۵۷۲- شیرازه، جمع برای شیرازی

در متون تاریخی، تبارزه (تبریزی‌ها) و قزاقونه (قزوینی‌ها) دیده شده است ولی «شیرازه» را حافظ ابرو در وقایع سال ۷۸۱ (جلد ۲: ۵۵۳) آورده است و به نظرم تازگی دارد.

#### ۱۵۷۳- سه تازه از لس آنجلس

۱- برگزاری مجلس شاهنامه به مدیریت تورج دریایی (دانشگاه ایرواین) و محمود امیدسالار (دانشگاه CSU لوس آنجلس) و حسین ضیایی (دانشگاه UCLA) و مرکز مطالعات خاورمیانه گرونیام (CNES) و مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه اوهایو به مدت دو روز

(خرداد ۸۹) با شرکت بیست نفر از شاهنامه‌شناسان و آگاهی دادن از چاپ نسخه برگردان نسخه قدیمی دانشگاه سن ژرف بیروت.

۲- اهدای جایزه سال ۲۰۱۰ لوی دلاویدا به ادموند بوسورث E. Bosworth استاد و متخصص تاریخ ایران در دوران پیش از مغول (یک هفته پیش از آن تاریخ).

۳- برگزاری جلسات دو سال یکبار انجمن بین‌المللی مطالعات ایرانی آمریکا در اواخر همان ماه (می) در ستامونیکا، نزدیک به دانشگاه لوس‌آنجلس. جایزه این دوره به دکتر ژاله آموزگار اختصاص داشت.

### ۱۵۷۴- دو مأخذ دربارهٔ شیخ عبیدالله کرد

اخیراً معمول شده است که مقاله‌های دانشگاهی نوشتهٔ دانشجویان همراه نام استادی که ناظر بر کار دانشجویست، به چاپ می‌رسد. کاش مناسبت قضیه و ضرورت فرهنگی چنین رویهٔ را جز جنبهٔ مالی آن آشکارا برای اهل فرهنگ می‌نمایاندند.

به تازگی دیدم مقاله‌ای که «شورش عبدالله نقشبندی و تأثیر آن در مناسبات ایران و عثمانی در دور ناصری» عنوان دارد با نام آقایان دکتر داریوش رحمانیان و جوادالحسنی در مجلهٔ نشریهٔ دانشکدهٔ علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه تبریز (مخصوص تاریخ، بهار ۱۳۸۶) انتشار یافته است.

۱۰۸

نگاهی به مأخذ این مقاله انداختم که مشخصات بیست‌ویک کتاب را در بردارد. برای آگاهی آقایان عرض می‌شود که نامی از مستقیم‌ترین مأخذ دست اول که «.....» نام دارد و سراسر مکاتبات امیرنظام گروسی از آن واقعه می‌باشد در آن نیست. کما اینکه یاد نسخهٔ خطی «مفتاح ناصری» که در کتابخانهٔ ملی تهران است و گزارشی است عصری از آن واقعه ذکر نشده: دستورالعمل وزارت علوم در مورد دو امضایی بودن مقاله‌ها این عیب را دارد که نمی‌توان معلوم کرد کدام صاحب امضا مسئولیت نادرستی‌ها و کم‌توجهی‌ها را خواهد پذیرفت.

### ۱۵۷۵- کتابخانهٔ همدان در عصر سلجوقی

«در مسجد عتیق همدان دارالکتبی فرموده است مشحون به انواع کتب علوم..... این دارالکتاب چون هدهد با قبا و کلاه است. چند رسم برین دارالکتاب فرموده است: در تذهیب و تهذیب آن ید بیضا نموده. هر کس که بر آن رحبه رود آسایش و سکون و راحت دل به او رسد. پندارد که پای او به گنج فرو رفت. چنانکه کهریا کاه ریاید، این رحبه غم از دل برد. اگر کسی زهت جایی چنان طلب کند کتابت به رنج نویسد....»

در این دارالکتاب کاغذ و مداد و قلم چندان که خواهند مبدول دارند و اگر طالب علمی محتاج باشد و نوالهٔ روزگار به رسم او استخوان بود و دانهٔ بخت او بی‌شیر صدر صائن‌الدین او را عیال خویش دارند.»

این صائن‌الدین عبدالملک همدانی است که دیوان عرض برعهدهٔ کفایت او بوده است.

(نقل از ص ۲۵۰، ذیل نفثة المصدور از نجم‌الدین ابوالرجا قمی که در نیوجرسی به اهتمام دکتر حسین مدرسی طباطبایی چاپ شده است (۱۳۸۶). قبلاً محمدتقی دانش‌پژوه آن را با نام تاریخ‌الوزرا منتشر فرموده بود.

### ۱۵۷۶- درگذشت عباس فیضی کتابفروش فاضل همدانی

- عباس فیضی از ادب دوستان همدان روز سه‌شنبه هفتم ماه اردیبهشت ۱۳۸۹ درگذشت. کتابفروشی کوچک دلپذیری در همدان داشت که پاتوق اهل ادب بود.
- سال‌ها بود که به مناسبت نوروز برایم کارت می‌فرستاد. در پانزده سال آخر رسمش بر آن شده بود که ورقه کارت خود را با تصویر یکی از بزرگان ادب ایران می‌آراست و به خطی خوش شعری یا نوشته‌ای کنار آن عکس می‌افزود. برای آنکه نکته روشن‌تر باشد یاد از بعضی کارت‌های او می‌کنم.
- فروردین ۱۳۷۴- به مناسبت یکصدمین بهار شاعر توانای معاصر ایران، غلامرضا رشید یاسمی
- فروردین ۱۳۷۵- به مناسبت یکصد و دهمین بهار شاعر و محقق زبان و ادبیات ایران باستان استاد ابراهیم پورداود.
- فروردین ۱۳۷۶- به مناسبت یکصد و سی‌امین بهار شاعر روزنامه‌نویس، خطیب سیدشرف‌الدین حسینی‌قزوینی
- فروردین ۱۳۷۷- به مناسبت نود و دومین بهار شاعر توانای معاصر ایران، استاد سیدمحمدحسین بهجت شهریار تبریزی
- فروردین ۱۳۷۸- به مناسبت یکصد و هجدهمین بهار عالم متقی ادیب فرزانه ریاضی‌دان مبتکر مورخ روزنامه‌نگار و شاعر توانا، موسی نثری‌همدانی
- فروردین ۱۳۷۹- به مناسبت یکصد و بیست و پنجمین بهار عالم متقی روزنامه‌نگار شاعر توانا، سیدمحمد یوسف‌زاده عمام همدانی
- فروردین ۱۳۸۰- به مناسبت یکصد و بیست و دومین بهار عارف حکیم شاعر نویسنده هنرمند نستوه، سیدحسن مدنی متخلص به صفاء الحق همدانی
- فروردین ۱۳۸۱- به مناسبت یکصد و بیست و دومین بهار عالم متقی ادیب مورخ روزنامه‌نویس شاعر توانا، علی محمد آزاد متخلص به امیر و آزاد همدانی
- فروردین ۱۳۸۲- ندیده‌ام
- فروردین ۱۳۸۳- به مناسبت یکصد و پانزدهمین بهار عالم آگاه دانشمند معظم شاعر توانا سیدجلیل‌القدر، میرآقا کبریایی متخلص به مفتون همدانی
- نوروز ۱۳۸۴- به مناسبت یکصد و پنجاه و دومین بهار و ادیب و شاعر توانا میرزا، علی مطهر همدانی



نوروز ۱۳۸۵- یکصد و شصت و دومین بهار تولد عارف کامل و شاعر توانا، سیدحسین رضوی متخلص به غبار همدانی (نقاشی صورت او)  
نوروز ۱۳۸۶- به مناسبت... و چهارمین بهار شاعر سوخته دل الوندکوره، اسدالله صنعتیان متخلص به صابر همدانی

## ۱۵۷۷- مجالس جهانگیری و دارای ایران

در این متن تاریخی خواندنی که فقط یک نسخه‌اش شناخته شده و به همت دو دانشمند توانای پاکستان عارف نوشاهی و معین نظامی- به چاپ رسیده، مقداری زیاد مطلب ایران شناسی نهفته است. (تهران میراث مکتوب ۱۳۸۵)

مراد از مجالس جهانگیری گزارش‌هایی است که عبدالستار لاهوری، از ندمای خاص جهانگیر پادشاه مشهور گورکانی هند، از سخن‌ها و مطالب ادبی و تاریخی و فقهی و کلامی و شکار و تفرجات فراهم آورده است که در مجالس شبانه آن پادشاه طرح می‌شده. (مربوط به سال‌های ۱۰۱۷ تا ۱۰۲۰، یعنی همزمان با دوران پادشاهی شاه‌عباس ما). در این کتاب همه‌جا از شاه‌عباس به عنوان «دارای ایران» نام می‌رود. ضمناً از روش آن پادشاه در حکومت به طور مثال چنین قلمی شده است:

• سخن در سلوک دارای ایران، شاه‌عباس صفوی با زیردستان آن ملک افتاد. چندی ایرانیین بعضی بی‌باکی‌های شاه و ظلم‌های او را که بر خلق خدا می‌رود و مضرت مردم از او به عرض اقدس رسانیده عرضه داشتند. بیدادی در این زمان در ولایت ایران بر خلق می‌رود و تاراج عرض و ناموس‌های مردم عزیز که به واسطهٔ پسران ساده می‌شود از آن بیشتر است که آن را توان شرح داد... بر زبان کمترین مریدان گذشت عجب که تا امروز آن ملک و دولت برپای مانده و آن شهرها خراب نشده است.

• بر زبان مبارک گذشت که شاید مردم آن در کردارهای خود مستحق این چیزها شده باشند... در این صورت به حقیقت و بال پادشاه برگردن ایشان خواهد بود. بسیار پسندیده فرمودند... (ص ۸)

البته عبارت مؤلف از زمرة تملق‌هایی است که نظایرش گاه‌گاه در این متن هست.  
• احوال شاه طهماست صفوی والی ایران زمین را تقیب‌خان... به عرض اقدس می‌رسانید. سخن در تقیه شاه به مذهب و وسواس او افتاد. خان مذکور معروض داشت که شاه طهماست باغ پدر خود، شاه‌اسماعیل را ویران ساخته، درخت‌های آن کندن فرموده بود. می‌گفت که شاه‌اسماعیل در این زمین شراب خورده و فسق کرده است، ویرانی این باغ خوش ترست. از شنودن این سخن تعجب نموده فرمودند که مرا از دانش و بزرگی شاه عجب می‌آید که پدر خود را... چنین یاد کند و بی‌حرمت سازد، مگر به خاطر شاه نرسیده که درخت وجود او از تخم شاه اسماعیل است و گوشت و پوست او...

جهانگیر شش بار از شاه‌عباس به نام «دارای ایران» نام می‌برد (ص ۸، ۱۹۳، ۲۰۳، ۲۲۳، ۲۳۹، ۲۴۱)

### ۱۵۷۸- میمون نبض‌شناس

در مجلس هفتادونهم از شب‌های جهانگیر پادشاه، شیخ حسین درسنی نقل کرده بود که میرابوالمظفر گفته است:

میمونی دارم که هم دزد پیدا می‌کند، هم نبض گرفته مرض می‌شناسد. بر زبان اقدس رفت اگر چه پیدا کردن دزد هم چندان معقول نمی‌نماید اما نبض‌شناسی چه‌گونه توان باور کردن. زبان ندارد تا مقول کند که فلان مرض است.

چون عرضه داشت حسین درسنی، میرعبدالرضا می‌خواند و مخاطب او بود معروض داشت که حضرت سلامت، مگر نام مرض‌ها در قطعه‌های کاغذ نوشته پیش او گذارند و او کاغذی برداشته یک سو نهد. فرمودند این تواند بود.

(مجالس جهانگیری از عبدالستار لاهوری، تصحیح عارف نوشاهی، طهران ۱۳۸۵، ص

۱۹۱)

۱۱۱

### ۱۵۷۹- کلام‌الله خط سیدصادق

بانوی بنام خانم نوش‌آفرین (نوشین) انصاری قرآنی خطی دارد که از پدرش (عبدالحسین‌خان مسعود انصاری) به او رسیده است. چندی پیش که آن را دیدم، یادداشتی از آن برداشتم.

یکی اینکه ظریف و مذهب به قطع جیبی است به کتابت سیدصادق در سال‌های ۱۲۷۱ برای آقا محمد کریم‌خان. دیگر اینکه این قرآن زمانی به محمد مهدی غفاری، پسر فرخ‌خان امین‌الدوله تعلق داشته است:

هو این کلام‌الله مجید متعلق به بنده درگاه المذنب الجانی، محمد مهدی بن فرخ الغفاری کاشانی فی ۲۸ رمضان ۱۲۹۸ حرره الخاطی (ورق اول). این مهدی در آخر نسخه شجره پدری خود را یادداشت کرده است.

### ۱۵۷۹- جو هسته

یاقوت ذیل قصر بهرام جور نزدیک همدان می‌نویسد جو هسته نام دارد، قصری است سنگی منقور. خانه‌های (بیت) آن، وصف مجالس آن و خزاین آن و غرف آن و شرف و سایر کیفیاتش را می‌آورد.

ابن‌فقیه در بلدان (اخبارالبلدان یا مختصرالبلدان) که در ۲۹۰ تألیف شده نام جو هسته را آورده پس شاید از آنجا به یاقوت راه است. (ترجمه ح. مسعود ص ۸۹، تهران ۱۳۴۹)

پرویز ادکایی در کتاب همدان‌نامه تفصیلی دارد (ص ۷۶-۷۸) و حکایت‌ها نقل می‌کند. آیا باستانشناسی تاکنون درین باره جنب‌وجوشی نشان داده است. بر همت ادکایی باید آفرین گفت که توجه به این موضع داشته است.

### ۱۵۸۰- قلمرو زبان فارسی<sup>(۱)</sup>

جلسات بزرگداشت شاعران- قبل و بعد از انقلاب اغلب منحصر بود به یک موقعیت تاریخی مهم مانند هفتصدمین سال تولد یا هزارمین سال سرایش و غیره. اما به ویژه پس از سال ۱۳۷۶ این بزرگداشت‌ها از چهارچوب تاریخی خود به درآمد. بی‌شک بزرگداشت شاعران در نفس خود امری است بسیار پسندیده مشروط به این‌که بتواند به هدف زیبایی‌شناسانه و معنوی خود که ترویج فضل و فضیلت یا تأکید بر ارزش‌های ادبی و انسانی باشد جامه‌عمل بپوشاند.

در این‌که بخش عمده‌ای از فکر فرهنگ و هنر ایرانی در آثار چند شاعر بزرگ مانند فردوسی و مولانا و سعدی و حافظ تمرکز یافته است تردید روا نیست. البته می‌دانم که به برخی از این شاعران هم به حد کافی پرداخته نشده است. در این زمینه می‌توان سعدی را مثال آورد. او به دلایلی که جای بحث از آن در اینجا نیست و من در یک کتاب به آن پرداخته‌ام علاوه بر نقد مورد بی‌مهری قرار گرفته است. شاید همین نکته سبب شده است که از سال ۱۳۷۶ در مرکز سعدی‌شناسی شیراز (کوروش کمالی سروستانی) و از حدود سال ۱۳۸۰ در مجله کتاب ماه و مؤسسه شهر کتاب (علی‌اصغر محمدخانی) هر ساله جلساتی در شناخت و تحلیل آثار او برگزار شده است.

با این همه نباید از شاعران دیگر در قلمرو زبان فارسی غافل ماند و سهم رودکی و فرخی و فخر و مسعود سعد و سنایی و انوری و امیرخسرو و خواجه و سلمان و جامی و صائب و کلیم و بیدل و غالب و بسیاری دیگر را فراموش کرد. هم باید برای عطار یک روز داشته باشیم هم برای نظامی. اما راستی چرا این یک را فراموش کرده‌ایم؟ چرا خاقانی را به یاد نمی‌آوریم؟ چرا ناصرخسرو را از یاد برده‌ایم؟

در عصر جدید شاعران برجسته‌ای چون اقبال و بهار و شهریار و رهی و ایرج و پروین و حمیدی و دیگران در شیوه سستی و نیما و شاملو و اخوان و سپهری و فروغ در سبک نو داشته‌ایم. آیا جز در یکی دو مورد و آن هم البته به دلایلی به شکل شایسته‌ای به این شاعران پرداخته‌ایم؟ گویا پاسخ منفی باشد. از شاعران دیگر که ممکن است درباره آنان در میان سنت‌گرایان یا نواندیشان اتفاق نظر وجود نداشته باشد سخنی به میان نمی‌آورم. اما به ویژه باید گفت که در نگاه به شاعران هم‌عصر ما باید نگاه مرامی را به کنار نهیم و زیبایی‌های ادبی و ارزش‌های زیبایی‌شناختی را در نظر آوریم.

(۱) فرستاده شده از ژاپون.



• رم - کنگره ایرانشناسی (اواخر دهه ۱۳۴۰) از راست: ایرج افشار - مجید یکتایی - ریچارد فرای - شجاع‌الدین شفا - برنارد لوئیس و میس لمبتون

۱۱۳

در جلسات بزرگداشت شاعران باید از زبده‌ترین و خوش‌فکرترین محققان و منتقدان و ادیبان و شاعران دعوت کرد تا مقاله بنویسند و خطابه ایراد کنند. به بیان دیگر باید از سخنان کلی و مبهم‌گونه که قابل اطلاق به هر شاعری است پرهیز کرد. این‌گونه نوشته‌ها و خطابه‌ها نه تنها در شناخت شعر فارسی به ما یاری نمی‌رساند حتی سنت‌های دورونزدیک را نیز در ذهن نسل‌های جدید سنگواره جلوه می‌دهد و پیوند پویای گذشته و اکنون را در ذهن آنان از میان می‌برد.

در چنین جلساتی نباید به پژوهشگران دانشگاهها اکتفا کرد. چه بسا پژوهشگران و صاحب‌نظرانی هستند که بیرون از دانشگاهها به شیوه‌ای درخورد معیارهایی علمی مشغول کارند. همچنین نباید از پژوهشگران غیرادبی که دغدغه ادبیات دارند غفلت کرد. مقصودم تاریخ‌دانان و روان‌شناسان و جامعه‌شناسان و سیاست‌شناسان و فلسفه‌دانان و زبان‌شناسانی هستند که می‌توانند پرتوهایی نو به آثار ادبی بیافکنند.

البته مقاله‌ها و سخنان این جلسات باید نو و از نوع باقاعده آن باشد و باید کوشید که از تکرار مکررات دوری کرد. به خصوص می‌خواهم روی دو واژه نو و باقاعده تأکید کنم. زیرا نوآوری‌های جذب نشده راهی به دهی نبرده در ذهن و زبان عصر ما اندک نبوده است. به هر روی یکی از راه‌هایی که می‌توان با آن از تکرار مکررات دوری کرد انتشار مقاله‌ها و خطابه‌ها همزمان با بزرگداشت یا با فاصله اندکی پس از آن است.

بدبختانه سخنان بسیاری از همایش‌ها منتشر نمی‌شود. یا به صورت غیرحرفه‌ای نشر

می‌یابد و کمتر کسی از آن باخبر می‌شود. نمونه‌ای مانند سلسله کتاب‌های سعدی‌شناسی که بی‌وقفه از سال ۱۳۷۶ تاکنون هر سال به کوشش کمالی سروستانی منتشر شده است بسیار اندک است.

تصور می‌کنم هر یک از این جلسات باید با ساخت یک فیلم کوتاه یا بلند مستند یا داستانی هوشمندانه یا حرفه‌ای همراه باشد و همزمان هم در تلویزیون پخش شود. باید اهمیت رسانه‌ای چون فیلم را در عصر نو شناخت و از آن به نیکی بهره یافت. در کنار آن چاپ و نشر پژوهش‌های خوب یا رساله‌های تحصیلی ارزشمند هم جای خود را دارد. اما راستی چرا در بزرگداشت‌های شاعران از روزنامه‌نگاران فرهنگی خبره و خوش‌قلم دعوت نمی‌شوند تا گزارش‌هایی دلپذیر و خواندنی و ساده از جریان خطابه‌ها و جلسه‌ها بنویسند و عموم مردم را در لذت‌های ادبی فرهنگی زبان و فرهنگ خود شریک گردانند؟

در این جلسه‌ها نباید از کشورهای که بخش عمده‌ای از آنها فارسی‌گو هستند (مانند افغانستان و تاجیکستان و ازبکستان) یا از فرهنگ ایران و زبان فارسی در آنها نشانه‌های بسیار زیادی دیده می‌شود (مانند شبه‌قاره هند و آسیای مرکزی و قفقاز و آناتولی و عراق و غیره) دوری کنیم. با دعوت از محققان و شاعران این مناطق باید به آنها بگوییم که شما هم در آفرینش شعر فارسی سهم داشته‌اید و این سروده‌ها میراث مشترک ماست. علاوه بر این دعوت از پژوهشگران ایران‌شناس کشورهای دیگر که در این روزگار کم رونقی زبان فارسی به گسترش این زبان یاری می‌رسانند هیچ‌گاه نباید از یاد برده شود.

نکته پایانی را می‌نویسم: نباید برقراری این جلسات به تهران و یکی دو شهر دیگر محدود ماند و به تفاریق باید چنین جلساتی را به شهرهای کوچک و بزرگ و حتی روستاهای تاریخی هم منتقل کرد. چرا؟ چون همه این شهرها و روستاها در آفریدن و گسترش فرهنگ و زبان ما نقش داشته‌اند. فقط شهر توس پشت‌سر فردوسی نبوده است که سراسر ایران و قلمرو زبان فارسی پشت‌سر این گوینده بوده است.

در واقع نباید این نکته بسیار بدیهی را از یاد ببریم که نیاکانمان در هزار و چند صد سال پیش با همه گوناگونی زبان‌ها و گویش‌ها بر آن شدند تا زبان فارسی دری را زبان ادبی و ملی و مشترک خود قرار دهند. پس همه آنان از شهرها و روستاهای مختلف دل‌داده و خریدار آثار زیبای این زبان شدند. شاعران ما در خلاء رشد نکرده‌اند. آنان به اتکای همین خوانندگان بوده است که سخن فارسی را به اوج رسانیده‌اند. به عبارت دیگر اردبیل و مهاباد و همدان و کرمانشاه و آبادان و قزوین و رشت و یزد و بابل و شهرکرد و کاشان و کرمان و یاسوج و صدها شهر و روستای دیگر همه در راه این زبان و فرهنگ کوشیده‌اند.

وقتی آرامگاه خاقانی در تبریز است چرا این شهر کهن که روزگاری پایتخت مملکت بوده است در بزرگداشت او نقشی ندارد؟ اما گذشته از آن چرا نباید یکی از جلسات عمده حافظ‌شناسی در این شهر برگزار شود؟ چرا نباید جلسه بزرگی درباره خيام در اهواز

برگزار شود؟ وقتی شاهنامه‌شناس جوان اما بسیار متخصصی در ارومیه زندگی می‌کند (سجاد آیدنلو) که به خلاف بسیاری از ادیبان جوان هم‌نسل خود در هر لحظه از این شاخ به آن شاخ نرفته است و همه توان خود را صرف شاهنامه کرده است چرا این شهر را از جلسه‌ای پراهمیت درباره این کتاب عظیم محروم داشته‌ایم؟

چرا در مهاباد همایش شناخت مولانا راه نمی‌اندازیم؟ چرا در ساری و بوشهر و سیرجان و بیرجند و لاهیجان و تنکابن و سنندج و خرمشهر بزرگداشت‌های ادبی ملی برگزار نمی‌شود؟ چرا نباید استادان و ادیبان توانای دیگر شهرها را به این شهرها برد تا ضمن هم‌اندیشی با استادان و ادیبان چنین شهرهایی این میراث عظیم بهتر و بیشتر شناخته شود؟

سود سخنان سنجیده و نکته‌های ظریف درباره بزرگان شعر فارسی بیش از همه به جوانان می‌رسد که طبعی لطیف و ذهنی آماده آموختن دارند. باید باور کرد که شعر فارسی میراث معنوی ماست و یک جلسه ادبی پراهمیت در یک شهر کوچک می‌تواند ذهن و زبان جوانان آن شهر را بهبود و حتی تسخیر کند.

تکیه بر معنویت ایرانی و تأکید بر هویت ملی ما در گرو اندیشیدن به اصول فرهنگی است و اندیشیدن به این اصول مستلزم بازاندیشی در روش‌ها است. امید که این‌گونه پیشنهادهای صادقانه شنیده شود.

کامیار عابدی

۱۱۵

#### ۱۵۸۱- مقالات تازه از دو ایران‌شناس ایتالیائی

Fillippone, Ela

1-The Body and the Landscape. Metaphorical Strategies in the Lexicon of the Iranian Languages. *Proceeding of the 5th Conference of the Societas Iranologica Europea*. Edited by Antonio Panaino and Riccardo Zipoli. Milano. 2006. pp 365-389

2-Ilya Gershevitch and New Western Iranian. *The Scholarly Contrilution of the Development of Iranian Studies*. Ed. By Antonio Panaino. Milano, 2006. pp. 11-27

3-Is the Judge a Questioning Man? Notes in Margin of Khotanese *Pharsata. Iranian Language and Texts from Iran and Turan. Ronald Emmerick Memorial Volume*. Edited by M.Macuch, Mauro Maggi and Werner Sunderman. Wiesbaden, 2007. pp. 75.86

4-The language of the Quran Qods and it's Sistanic Dialectal Backround. pp 1-43. (نام نشریه در کپی نیامده است)

والاسمانس العرصة والحكسة وادربف نماز كونه محمزة وحده وجعل امره

فارسى عربى  
سنة السهم نوس  
فالمركب للمعراج اوت  
كان الموت اربن ابينا  
بسر النجاب طابن ذكا  
سكام الضلع طابن اوريا  
منله الكراش طابن دودكا  
ددعه البرف طابن دكاويا  
زفا الوتر طابن دكاويا  
ربن السج طابن دكاسوك  
ساوير البروف طابن دكالكين  
شرب الوتر طابن دكاافا  
منله المنوع طابن دكاوانو  
نبي نك المصح طابن دكايبا  
حاج الازار كنان الكوس كزي  
نولوب للرام اربن بريدا  
منله المنك كايون سيردا  
ذوال السمر اربن سديبا  
بارسد الب منوب اكسندا  
لشر اليرب اسانوب اهرصدا  
منله الازاب اسوب اهروردا  
لغام اللام اسوب اربنيد  
افاناز الحان هرون الكانوب  
منله الكوش اربون داكينا  
منله كزطوب اربوروك راكينا  
كزفون الزنه حركه سرلوكا  
ايننه المراه وكزوب سلوكا  
عنهاه الرعم فبروك افاكينا  
منله الكال بورك اسوكو  
ناكينه الشب اربوريب افاكينا  
منله العله اربوروك كونا  
مهم المنار هزار بيبا  
منله اسطيد هزارهك سلاد

فارسى  
هفت سعه كويد ليكوش طار  
هشت ناييه سكال بركوب آلا  
نه سعه كوي تقويم اربنلا  
كده عسو حار طويارز دالر  
بازده اديس سارا براكن طعن  
دوازده اوسهر سوبال اربن  
سزده بلوسر سهولك فلوس حوزي  
خترده اربور درباك اكسندا  
بانزده جعشر كوكب برابوب برن  
سانزده سشر الكع اربون فرامر  
هفده سوسه ككاس بركوك كلك  
چهرده باشتر هلب اربور دوي  
نوزده سعشر كوكب بيبيل طاور  
بشتر عنبوب خوروك سرزونا  
بني لبون ساك سارس اربوك  
خجل اربور لب سار فاز  
بجاء حوز هريكه سارعت حار  
خف سرب سرب سلدوب درلج  
هفتاد سمر اربور كوروس  
هشتاد مابون اركاس كزونا  
نوف اربور اسرنا سسلا  
صده مابه براج مابون سفل  
دوصه مابان سلام برغونا ككلك  
شصد لمانه كاركر كسوتز بعرف  
چهارصد اربجاه اربور درس  
باصه چرباه منك اربان  
شصد سمام اربوك دبو  
هفصد سمام اربوك فزا  
هشصد نارواه حوز بيشرا  
فصد سمام هك سد  
هزار الف من اكنز التي  
سزده هزارهك ارباله

• يك صفحه از لغت نامه عربي - فارسي - يوناني - ارمني و مغولي





5- Bearing a Child in Iranian. *One for the Earth: Prof. Dr.Y. Mahyar Nawabi Memorial Volume*. Edited by M.Jafari Dehaghi. Tehran. 2008. pp.47-710.

**Rossi, A.V**

1- Mtrs. Hundāg »indovino«. *Loquentes ringuis*. Wiesbaden, 2006. pp. 623-633.

2- Colours and Lexical Taxonomie: Linguistic and Cultural Categories in Iranian. *Proceeding of the 5th Conference of the Societas Iranologica Europea*. 2006. pp. 459-480

3- Middle Iranian *Gund* Between Aramic and Indo- Iranian. *Jerusalem Studies in Arabic and Islam*. 26 (2000): 140-171

4- ... and Âl/Albasti: Cromatismi Turco- Iranici. Tra »Bianco« , »Rosso« e »Mero«. *Turcica et Iranica Studi in memoria di Aldo Gallota. Acura di Ugo Marazzi*. Napoli, 2003, pp 791-815

۱۵۸۲. زبان دیلماجی

Golden ,Peter B .The World of the Rasūlid Hexaglot. The King's Dicionary. The Rašūlid Hexaglot. Brill. 2000.(Handbuch der Orientalistik (Achte Abteilung)

لغتنامه‌ای است کوچک به عربی- فارسی- یونانی- ارمنی و مغولی از قرن هشتم هجری که توصیف و تشریح نوع کار نسخه‌برگردانی هم ضمیمه شده است (بیست و دو صفحه)، نمونه در صفحه دیگر دیده شود. این لغتنامه تقریباً همزمان است با لغت‌نامه فارسی چینی که مرحوم هوندا (ژاپنی) در ژاپون به چاپ رسانید و در نامواره دکتر محمود افشار (جلد ۶) تجدید چاپ شد.

رتال جامع علوم انسانی